

مهاجرت علمای ایران به امپراتوری عثمانی

(و انتقال سنتهای مدارس ایرانی به آن سرزمین،

از اوایل دوره تیموری تا اواخر عهد صفوی)*

توفیق حیدرزاده

مقاله حاضر، گزیده‌ای از تحقیقی مفصل در باره روابط علمی ایران و عثمانی، از عصر تیموری تا تأسیس دارالفنون، است و عمدتاً به موضوع مهاجرت علمای ایرانی به عثمانی و آثار و تبعات آن در دو کشور خواهد پرداخت.

درآمد

بعد از مرگ تیمور (۸۰۷ ه.ق.)، شاهرخ میرزا وارث متصرفات وسیع او شد و در مدتی بیش از ۴۰ سال آرامشی در ایران به وجود آمد، که یکی از بارزترین تجلیاتش شکوفایی دانش و هنر در این عهد است. همزمان، عثمانیان در غرب ایران نیز حکومتی مقتدر پدید آورده بودند و مدام متصرفات خود را گسترش می‌دادند. شاهرخ که از همان اوان سلطنت خود نسبت به اوضاع غرب ایران و آنهم به دلایل جدال ابوبکر و عمر - نوادگان

* در اینجا سہاس فراوان خود را به حضور استاد اکمل‌الدین احسان‌اوغلو، استاد تاریخ علم دانشگاه استانبول و رییس «مؤسسه تحقیقات تاریخ علوم و فنون ترکیه» (IRCICA)، به خاطر پیشنهاد موضوع و تشویق و یاری نگارنده در تهیه این مقاله، تقدیم می‌دارم.

تیمور و حاکمان غرب ایران و عراق عرب - و نافرمانی ترکمانان آق‌قویونلو و قراقویونلو بيمناک بود، روابط سیاسی حسنه‌ای با سلاطین عثمانی برقرار کرد؛ ارتباط دوستانه‌ای که تا پایان دوره تیموری تداوم یافت و رفت و آمد علمای دو کشور نیز از مظاهر مهم این حسن همجواری بود.

پس از مرگ شاهرخ (۸۵۰ ه. ق.) حکومت فرزندش الغ‌بیک بیش از سه سال دوام نیاورد و باکشته شدن الغ‌بیک آرامش عهد شاهرخی نیز به سر آمد. از اواسط سلطنت شاهرخ (۸۳۹ ه. ق.)، جهانشاه قراقویونلو آذربایجان را از تصرف آل تیمور بیرون آورد و در آنجا حکومتی مستقل تشکیل داد که تا ۸۷۲ ه. ق. طول کشید. به موازات او، اوزون حسن آق‌قویونلو نیز از ۸۵۷ ه. ق. بر جنوب غربی آذربایجان و دیاربکر تسلط یافت و تا ۸۸۲ ه. ق. حکم راند. در شرق ایران هم سلطان ابوسعید (از ۸۵۵ تا ۸۷۲ ه. ق.)، سلطان احمد (از ۸۷۲ تا ۸۹۹ ه. ق.)، سلطان محمود (از ۸۹۹ تا ۹۰۰ ه. ق.)، و سلطان حسین بایقرا (از ۸۷۵ تا ۹۱۱ ه. ق.) بر اریکه سلطنت نشستند که از میان آنها، تنها حکومت حسین بایقرا در بخش کوچکی از خراسان همراه با آرامش و مرکز حکمرانی وی (هرات) مأمین آخرین علما و هنرمندان دوره تیموری بود. همچنین روابط دولت سلطان حسین بایقرا با عثمانیان، و داد و ستد علمی بین دو کشور، در مقایسه با زمان شاهرخ فزونی بسیاری گرفت.

در ۹۰۷ ه. ق.، شاه اسماعیل با اعلام رسمیت مذهب تشیع، حکومت صفوی را بنیان نهاد. اصرار او در ترویج تشیع، علی‌رغم بروز تشنت و وسیع آغازین، سرانجام در قالب وحدتی سراسری در ایران تجلی یافت: چراکه بسیاری از مدارس و مراکز علمی ایران آن زمان، به دست دانشمندان اهل سنت اداره می‌شد و طبیعی بود که آنان این تغییر مذهب را به آسانی نپذیرند.

رسمی بودن مذهب تسنن در کشور عثمانی، حمایت سلاطین آن سامان از اهل علم، روابط دوستانهٔ پر سابقه میان عالمان دو کشور و بالأخره وجود مرز جغرافیایی مشترک

بین ایران و عثمانی سبب شد که این کشور در زمره بهترین مناطق کوچ علمای اهل سنت قرار گیرد. البته مقصدهای دیگری نظیر هند، ماوراءالنهر و عربستان نیز وجود داشت.

به طور کلی چنین می‌توان گفت که از پایان عهد تیموری تا اوایل دوره صفویه، سه عامل سبب تشدید مهاجرت علما - عمدتاً به عثمانی - شد: الف) برافتادن حکومت‌های باثبات، آغاز هرج و مرج و فقدان سرمایه‌گذاران حامی رونق مدارس و مراکز علمی، ب) اقتدار عثمانیان و حمایت آنان از عالمان و هنرمندان، پ) روی کار آمدن صفویان.

در خلال این مهاجرت‌ها، علمای برخوردار از سنت‌های مدارس ایرانی به سراسر عثمانی گسیل شدند و به مقام‌هایی نظیر طبیب خاص، شهنامه نویسن سلطان، قاضی عساکر و معلمی شهزادگان رسیدند، و انتقال این سنن بی‌تردید در تشکل آنچه که «علوم دوره عثمانی» نامیده می‌شود نقش عمده‌ای داشته است. همچنین خلأ ناشی از مهاجرت دانشمندان، به ضعفی مشهود در علوم نیمه اول عصر صفویه منجر شد.

در ادامه بحث، ضمن شرح اجمالی اوضاع علوم و مدارس عهد تیموری، به ذکر نام و مشخصات گروهی از علما که از عثمانی به ایران آمده و آن عده که از ایران به عثمانی رفته‌اند، در دو بخش «حملة تیمور به ایران تا خروج شاه اسماعیل» و «از آغاز سلطنت شاه اسماعیل تا اواخر دوره صفویه» خواهیم پرداخت.

۱. از حملة تیمور به ایران تا خروج شاه اسماعیل

هنگامی که تیمور ایران را تسخیر کرد، بیش از ۱۰۰ سال از آخرین ایلغار مغولان به ایران و تأسیس دولت ایلخانان می‌گذشت. پس از حملات چنگیز که توفقی دهشتبار را در فعالیت‌های علمی و فرهنگی سراسر ایران به همراه داشت، در دولت ایلخانان، بویژه در عهد هلاکو و غازان خان، و نیز در دستگاه مظفریان زمینه مناسبی برای رونق فعالیت‌های عقلی فراهم آمد. مکتب مراغه روح تازه‌ای را در دانش‌اندوزی دمید، که به طور قطع بر رونق فعالیت‌های علمی آینده تأثیر بسیاری گذاشت. زیرا تبریز عهد غازان خان، در

حقیقت، وارث مکتب مراغه شد^۱ و مدارس شیراز و کرمان و یزد عهد مظفریان نیز رونق یافتند.

برغم ویرانگریها و قتل عامهایی که حملات تیمور در پی داشت، در مقایسه با ایلغارِ چنگیز، باعث انهدام مدارس و کتابخانه‌ها و مراکز علمی نشد. در زمان تسلط او بر ایران، مدارس مشهورِ بازمانده از دورهٔ ایلخانان، مظفریان و دیگر حکومت‌های محلی همچنان فعال بودند.^۲ اما رونقِ مدارس خراسان و ماوراءالنهر و وسعت فعالیت‌های علمی و هنری در آن سامان از همهٔ مناطق فزونتر می‌نمود؛ و این بدان سبب بود که تیمور بعد از تسخیر شهرها، دانشمندان و صاحبانِ حِرَف و هنرمندانِ آن دیارات را به سمرقند و هرات می‌کوچاند^۳ و در حقیقت این دو منطقه در عهد او و شاهرخ، محلّ تجمعِ عالمانی با تخصص‌ها، ملیت‌ها، آرا و حتی مذاهب گوناگون بوده است و همین امر باعث شده بود تا هم دامنهٔ فعالیت‌های علمی گسترده‌تر شود و هم دانشجویانی از نقاط دیگر، حتی از غرب‌ترین نقاطِ دنیای اسلام، برای تحصیل علم به خراسان و ماوراءالنهر روی آورند.

تاکنون در خصوصِ علوم دورهٔ تیموری پژوهش‌های زیادی صورت نگرفته است، اما از منابع مختلف می‌توان با نام و آثار بسیاری از علمای این دوره آشنا شد و تصویری از فعالیت‌های عقلی را در قرن نهم هجری قمری در ایران به دست آورد.^۴ از میان دانشمندان

۱. رشیدالدین فضل‌الله، جامع التواریخ، تصحیح بهمن کریمی، تهران، اقبال، ۱۳۶۲ ش، صص. ۹۷۱-۹۷۲ و صص. ۹۹۸-۱۰۰۴.

۲. در بارهٔ مدارس عهد تیموری - صفا، ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۳/۱، تهران، فردوسی، ۱۳۶۳ ش، صص. ۲۰۷-۲۱۶.

۳. در خصوص رفتار تیمور با علما و کوچاندنِ آنان و صاحبانِ حِرَف - ابن عربشاه، زندگی شگفت‌آور تیمور (ترجمهٔ فارسی عجایب المقدور فی اخبار تیمور)، ترجمهٔ محمدعلی نجاتی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳ ش، صص. ۸۲، ۱۶۵، ۲۱۵، ۲۱۹، ۲۹۷ و ۳۱۰ و نیز - شرف‌الدین علی یزدی، ظفرنامه، تصحیح محمد عباسی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۶ ش، ج ۱، صص. ۲۶۹، ۳۱۳، ۳۲۰، ۴۴۲ و ۴۵۶، ج ۲، صص. ۱۳، ۴۶، ۲۴۲، ۲۶۶، ۲۶۸، ۳۲۴ و ۳۹۶.

۴. در مورد علمای عهد تیموری - خواندمیر، تاریخ حبیب‌التیر، زیر نظر محمد دبیرسیاقی، ج ۳، تهران، ۱۳۶۲ ش، صص. ۵۴۳-۵۴۶.

نام آورِ اوایل عهد تیموری، یکی سعدالدین مسعود بن عمر تفتازانی (متوفی حدود ۷۹۱ ه. ق.)، شاگرد قطب‌الدین رازی (متوفی ۷۷۶ ه. ق.) و دیگری میر سید شریف جرجانی (متوفی ۸۱۶ ه. ق.) است که از خوارزم و شیراز به سمرقند کوچیدند و شاگردانِ ذی‌فنون نیز تربیت کردند و، در واقع، تلمذِ مستقیم یا با واسطهٔ این دو عالمِ بزرگ از افتخاراتی بود که بسیاری از علمای آن عهد بدان مباحی بودند. این خلدون پس از شرحی در بارهٔ انحصار دانش — در تمدن اسلامی — به ایرانیان می‌نویسد:

... و این دانشها همچنان در شهر متداول بود تا روزگاری که تمدن و عمران در ایران و بلادِ آن کشور مانند عراق و خراسان و ماوراءالنهر مستقر بود، ولی همین که شهرهای مزبور رو به ویرانی رفت و تمدن و عمران... از آن سرزمین دور شد، دانش هم بکلی از کشور ایران رخت برپست... و به مردم شهرهای بزرگی (مصر) اختصاص یافت... و در ماوراءالنهر نیز قسمتی از بقایای تمدن گذشته همچنان وجود دارد و این تمدن به سبب دولتی است که در آن سرزمین حکومت می‌کند و به همین سبب سهمی از دانشها و صنایع به آن ناحیه اختصاص دارد که انکارناپذیر است و آنچه ما را به این امر رهبری کرد، نوشته‌های یکی از دانشمندان آن سرزمین است که تألیفات وی در این ممالک (مغرب) به دست ما رسیده است و او سعدالدین تفتازانی است...^۱.

علاوه بر تفتازانی و میر سید شریف، دانشمندان دیگری نظیر عبدالقادر مراغی (موسیقیدان)، محمد تفتازانی فرزند سعدالدین تفتازانی (که او نیز جامع علوم عقلی و نقلی بود)، عبدالله بن لسان‌الدین محمد (منجم و حکیم)، نظام‌الدین شامی (ریاضیدان و مورخ)، حسام‌الدین ابراهیم شاه کرمانی (طیب)، جمال‌الدین احمد خوارزمی (موسیقیدان)، علی و محمد شیرازی (مستخرجان تقویم)، جمال‌الدین طیب (که از دمشق به سمرقند کوچانده شد)، فضل‌الله تبریزی (طیب) و شیخ شمس‌الدین محمد جَزَری (فقیه و مفسر قرآن که تیمور، در یورش به عثمانی، او را به سمرقند فرستاد)، همگی در دستگاه تیمور بوده و برخی تا اوایل دورهٔ شاهرخ نیز حلقهٔ درس و بحث

۱. عبدالرحمن بن خلدون، مقدمه، ترجمهٔ محمد پروین‌گنابادی، ج ۲، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۲ ش.، صص. ۱۱۵۱-۱۱۵۲.

داشته‌اند. مدارس شیراز که حتی در آشوبهای دوران چنگیز و ایلخانیان، چندان دچار فتور نشده بود، تا آخر عهد تیموری همچنان فعال باقی ماند، نیز در اواخر همین دوره به برکت وجود علامه جلال‌الدین دوانی (متوفی ۹۰۸ ه. ق.) در شیراز، این شهر در شمار مهمترین مراکز علمی ایران محسوب می‌شد.

در عهد شاهرخ - در مدتی بیش از ۴۰ سال - وجود دو عامل عمده ثروت بازمانده از زمان تیمور، و خصلت فردی شاهرخ - که آهنگِ قتال و لشکرکشی را کمتر در سر می‌پروراند - سبب رونقِ فعالیتهای علمی و فرهنگی در اکثر شهرهای بزرگ ایران شد. اما هرات و سمرقند همچنان مشهورترین مراکز علمی بودند؛ بویژه سمرقند که در آن مدرسه و رصدخانه‌ای معروف به همت‌الغیبک بنا گردید. در مدارس هرات هم عالمانی نظیر جلال‌الدین یوسف اوبهی (برجسته‌ترین شاگرد سعدالدین تفتازانی که اجازه جرح و تعدیل آثار استاد را نیز داشت)، رکن‌الدین محمد خوافی، صابن‌الدین علی اصفهانی، عبدالقادر مراغی و فرزندان موسیقیدانش، جلال‌الدین عبدالرحیم صدر (عالم هیئت و نواده صدرالشریعه معروف)، حافظ ابرو و حسام‌الدین ابراهیم شاه کرمانی (طیب) و دهها عالم دیگر، حلقه درس و بحث داشتند و مهندسانی چون استاد قوام‌الدین معمار شیرازی (معمار عمارات گورشاد در هرات و رصدخانه سمرقند) و استاد فرخ ریخته‌گر که در کار ساختن بناها و ابزارهای بدیع بودند.

صاحب تاریخ حبیب التیر ماجرای امتحان «کمان رعد که استاد فرخ ریخته‌گر ساخته بود و سنگ چهار صد من به دعوی می‌انداخت» را نقل می‌کند و می‌نویسد که شاهرخ و عده‌ای از خواص و عوام، برای تماشا، در شمال کوه بادلیکا که محل انداختن سنگ بود جمع شده بودند.^۱

خزانه کتب هرات نیز چندان شهرت داشت که از جمله مأموریتهای سفیر والی مصر و شام، بردن پنج کتاب معتبر تأویلات ابومنصور ماتریدی، تفسیر کبیر امام فخر رازی، شرح

تلخیص جامع خواجه مسعود بخاری، شرح کتاب مولانا علاءالدین پهلوان و روضه (در مذهب شافعی) از خزانه مذکور^۱ بود. در همین دوران، در دستگاه بایستقر میرزا در هرات نیز بسیاری از هنرمندان و نقاشان آثاری را آفریدند که از ارزشمندترین نمونه‌های هنر دوره اسلامی به‌شمار می‌روند.

همزمان با فرمانروایی شاهرخ، الغبیک یکی از بزرگترین رصدخانه‌های دوره اسلامی را در سمرقند بنا نهاد، که محصول این رصدخانه (زیچ الغبیک) تا ظهور نجوم جدید، از دقیقترین منابع مورد استفاده منجمان بود.^۲ مدرسه سمرقند نیز از مدارس استثنایی در کل دوره اسلامی به حساب می‌آمده است، و غیاث‌الدین جمشید کاشانی در نامه‌ای به پدر خود، از آنجا بدین‌گونه یاد می‌کند:

و ثانیاً در سمرقند اکنون فحول علما جمع‌اند... و بیشتری به فنّ ریاضیات مشغولند... [و] اکنون ده دوازده سال است که مردم این شهر به این فنّ [ریاضیات] مشغول شده‌اند و بجدّ در کارند.^۳

در حقیقت از آنجا که الغبیک خود ریاضیدانی ماهر بود، بالطبع مدرسه‌اش نیز تخصصی و در شعب مختلف دانش ریاضی فعالیت داشت. همچنین بایستی افزود که در دستگاه وی علاوه بر کاشانی، دانشمندان دیگری نظیر قاضی زاده رومی، معین‌الدین کاشی، ملا علی قوشچی، جلال‌الدین اسطرلابی و نفیس بن عوض کرمانی (طیب)، به امور علمی خاص خود اشتغال داشتند.^۴

در ادامه این مقاله خواهیم دید که تحصیلکردگان سمرقند در ترویج علوم دقیقه در عثمانی بیشترین تأثیر را گذارده‌اند، و در این میان شهرت خراسان و ماوراءالنهر تا بدانجا

۱. همان، ج ۳، ص ۶۲۸، برای اطلاع از کتابخانه‌های دوره تیموری، نیز نک. همایونفرخ، رکن‌الدین، کتاب و کتابخانه‌های شاهنشاهی ایران، تهران، وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۴۷ ش.

۲. در باره رصدخانه سمرقند، نک.

Sayili, A., *The Observatory in Islam*, Ankara 1988, pp. 266-289.

۳. باقری، محمد، از سمرقند به کاشان (نامه‌های غیاث‌الدین جمشید کاشانی به پدرش)، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵ ش، صص. ۶۳، ۷۰. ۴. صفا، ذبیح‌الله، همان، ج ۴، صص. ۱۰۲، ۱۰۹.

بود که به نقل از دستنوشته‌ای متعلق به این دوره^۱؛ از «آینه خاصی» سخن رفته است که «حکمای فرنگستان» در تبیین عملکرد آن در مانده بوده و برای حل معضل علمی خود فرستاده‌ای به صوب خراسان گسیل داشته بوده‌اند.

مقارن با مرگ الغ بیگ (۸۵۳ ه. ق.)، امپراتوری عثمانی در تدارک فتح قسطنطنیه بود. پیشتر که ایلدریم بایزید اول (حک. ۷۹۲-۸۰۵ ه. ق.)، تا دروازه‌های این شهر پیش رفته بود، تیمور به عثمانی تاخت و او را مغلوب ساخت و تأثیر این شکست چندان بود که تسخیر بزرگترین هدف عثمانیان - قسطنطنیه - در حدود نیم قرن به تعویق افتاد. در این فاصله که شاهرخ بر ایران سلطنت می‌کرد، نه تنها جنگی بین ایران و عثمانی روی نداد بلکه ملاحظات سیاسی و مذهبی، رابطه دو کشور را دوستانه‌تر کرد. زیرا از یک سو مذهب رسمی تیموریان، همچون سلاطین عثمانی، حنفی بود و از سوی دیگر، نافرمانی امرای آق‌قویونلو و قراقویونلو (که بر محدوده مرزی ایران و عثمانی سیطره داشتند) وجود روابط حسنه‌ای را با عثمانی ایجاب می‌کرد. یکی از تجلیات این حُسنِ همجواری، داد و ستدهای فرهنگی بود. سلاطین عثمانی که وارث آداب و سنن سلاجقه روم بودند، زبان فارسی را بدان مایه پاس می‌داشتند که از ویژگیهای فرهیختگان آن دیار را دانستن زبانهای سه‌گانه ترکی، فارسی و عربی قرار دادند. مشهور است که سلطان محمد دوم (حک. ۸۵۵-۸۸۶ ه. ق.) در روز فتح قسطنطنیه، که مقارن بیستم جمادی‌الاولی ۸۵۷ بود، قدم بر کاخ امپراتور روم شرقی نهاد و این بیت فارسی را بر زبان جاری ساخت:

بوم نوبت می‌زند بر طارم افراسیاب برده‌داری می‌کند در قصر قیصر عنکبوت^۲

پس از مرگ الغ بیگ، رابطه فرهنگی ایران و عثمانی تغییر چشمگیری یافت و این

۱. بدین وسیله از خانم دکتر الهه خیراندیش که تصویر این نسخه منحصر به فرد، متعلق به کتابخانه توب قاپوسرای، را در اختیار نگارنده قرار دادند سپاسگزاری می‌شود.

۲. ریاحی، محمدامین، زبان و ادب فارسی در قلمرو عثمانی، تهران، پازنگ، ۱۳۶۹ ش، صص. ۱۴۳-۱۴۴.

بدان سبب بود که وضعیت اجتماعی - فرهنگی هر دو کشور پیوسته در حال تغییر بود. مقارن افول دوره تیموری و آغاز تشت و هرج و مرج در ایران، سلطان محمد دوم (فاتح) امپراتوری بیزانس را از میان برداشت و دولت عثمانی را به اوج اقتدار رساند؛ از نخستین اقدامات فرهنگی او تبدیل حجره‌های کلیسای معروف ایاصوفیه به مدرسه بود، همچنین تا پایان عمر مدرسه‌ها و مجموعه‌های علمی متعددی را در استانبول، ادرنه، بروسه و شهرهای دیگر بنا کرد که مشهورترین آنها مدارس ثمانیه در استانبول است.

فاتح به مباحث و موضوعات علمی توجه خاصی نشان می‌داد، و به همین سبب پیرامون وی از عالمان هر سنخی - ادیب، فیلسوف، کلامی، جغرافیدان، ریاضیدان و حتی معتقدان به حروفیه و بکتاشیه - مملو بود. به بیان بهتر، در حکومت ۶۰۰ ساله عثمانیان، دوره فاتح از حیث اهمیت دادن به فعالیت‌های علمی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده است.^۱ او در جذب علمای پرآوازه ایرانی (و ممالک دیگر چون مصر و شام) به دستگاه خود از راه تکریم، اعزاز و پرداخت مقرریهای گزاف به آنها موفقیت به‌سزایی یافت. وی حتی هنگامی که در رأس سفیرانی به ایران می‌آمد، هدایایی برای عالمان این سرزمین می‌فرستاد و این عالمدوستی و دانش‌پروری او نیز بی‌پاسخ نماند، چنانکه سالها پیش از فروپاشی دولت تیموری، تعدادی از دانشمندان ایرانی، کتابهای خود را به وی اهدا کرده‌اند؛ از جمله جلال‌الدین دوانی، که رساله اثبات الواجب را در ۸۸۶ ه. ق. به نام سلطان محمد فاتح نوشت.^۲

از دیگر حکایات مربوط به عالمدوستی فاتح اینکه هنگام بازگشت عبدالرحمن جامی از سفر حج، خواجه عطاءالله کرمانی را «که از دیرباز ملازمت ایشان می‌کرد...»

1. Adivar, A., *Osmanlı Türklerinde İlim*, Remzi Kitabevi, İstanbul 1982.

و نیز - پورگشتال، یوزف فون هامر، تاریخ امپراتوری عثمانی، ترجمه میرزا زکی علی‌آبادی، به اهتمام جمشید کیان‌فر، ج ۱، تهران، زرین، ۱۳۶۷ ش، صص. ۶۸۶-۶۸۷.

۲. صفاء ذبیح‌الله، همان، ج ۴، ص ۹۹.

مصحوب پنجهزار اشرفی منقود و صد هزار موعود نامزد ایشان کرد»^۱ تا جامی را به سفر به قسطنطنیه راغب گرداند. عبدالرحمن جامی، جلال‌الدین دوانی، سیف‌الدین احمد تفتازانی و میر جمال‌الدین عطاءالله، از علمایی بودند که از زمان بایزید دوم (پدر فاتح) مقرر سالانه داشتند و هدایایی دریافت می‌کردند.^۲

ظهور این قطب جدید در غرب سرزمینهای اسلامی آنهم در زمانی که در شرق، مراکزی چون سمرقند و هرات دستخوش بحرانهای سیاسی - اجتماعی بودند، زمینه مساعدی را برای مهاجرت علما فراهم می‌آورد. به عبارت دیگر جهت مبادلات فرهنگی که پیشتر به سوی قطب شرقی معطوف بود، اکنون به سمت غرب شدت می‌یافت. گرچه در فاصله بین درگذشت الغیبیک تا مرگ سلطان حسین بایقرا، هنوز مدارس مشهور ایرانی در خراسان، ماوراءالنهر، آذربایجان، کرمان و فارس فعال بودند و در زمان نسبتاً طولانی حکمرانی بایقرا، نسبت به حمایت از اهل علم و هنر دریغ نمی‌شد، اما اوضاع نابسامان ایران روز به روز مهاجرت عالمان را تسریع می‌کرد.^۳

دو روایت زیر، در مورد علاء‌الدین علی قوشچی (آخرین منجم رصدخانه سمرقند، متوفی ۸۷۹ ه. ق.) نشان می‌دهد که چگونه مشکلات محلی و جاذبه قسطنطنیه، موجب کوچ او شده است:

در اوقاتی که ... سلطان ابوسعید تیموری در ممالک خراسان و سمرقند بر تخت سلطنت مستقل بود... از زمره تلامذه و صحبت یافته‌های پادشاه حکیم و مجدد رصد زیجان و تقویم میرزا الغیبیک شهرخی ... مولانا علامه و حکیم فهامه و حیدر زمانه و دانای یگانه مولانا علی قوشچی ... از سمرقند به شهر هراة نقل فرمود... و شرح جدیدی بر کتاب تجرید در غایت زیبایی تحریر نموده^۴ ... چون سلطان ابوسعید و

۱. فخرالدین علی بن حسین واعظ کاشفی، رشحات عین الحیات، تصحیح علی‌اصغر معینیان، ج ۱، تهران، ۱۳۵۶ ش.

۲. پورگشتال، همان، ج ۱، ص ۷۸۷.

۳. به غیر از عثمانی، به هند و حجاز نیز مهاجرت‌هایی صورت می‌گرفت، اما در اینجا عمدتاً سألۀ کوچ به عثمانی در نظر است.

۴. در منابع دیگری نظیر کشف الظنون به تألیف ابن کتاب، در زمان سفر قوشچی به کرمان، اشاره شده است.

ارکان او را چندان حظ علمی و مذاق حکمی نبود... و بعضی جاهل پروران از ارکان سلطان ابوسعید در مقام تربیت بعضی فرومایگان علم و حکمت تفضیل و ترجیح بر آن دانای عالی‌شان [علی قوشچی] می‌نمودند و چنانچه همیشه معهود اهل زمان است، دانا را دل شکسته و مٔهان دارند و خردمند را خاکسار، ... مولانا علی قوشچی را از بی‌تمیزی اهل روزگار با وجود جلاء اوطان و اوطاز انکسار خاطر بسیار بود، اما آثار دانشوری فایق و تألیفات و تصنیفات راتقِ مولانا در اقطار عالم اشتهار یافته بود...^۱

اما علاءالدین علی چلبی فناری که در این سالها پس از تکمیل تحصیلات خود در خراسان، به قسطنطنیه بازگشته بود،

... روزی در بعض مجالس محاورات سلطان [محمد فاتح] از این احوال مولانا علی [قوشچی] و اهل خراسان حکایتی به عرض همایون می‌رسانید... [سلطان] بی‌اهمال در آن مجال حکم فرمود که از خزانه بی‌کرانه افضالش یک بدره الفیه زر سرخ مغربی جهت تحفه آن مظهر حکمت شرقی از روم به خراسان فرستند... شاید که دل مولانا علی قوشچی به آشیان دولت این سلطان دانش‌پرور پرواز نماید... پس به میل طبیعی و رخصت شرعی از خراسان جلا نموده عزیمت دیار روم نمود و خود را به سایه راحت‌فراهی آن سلطان کامکار رسانید...^۲

این روایات تنها در کتاب هشت بهشت بدین‌گونه ثبت شده و در دیگر آثار تاریخی، داستان مهاجرت قوشچی به نحو دیگری - ابتدا سفارت از طرف اوزون حسن و سپس اقامت در قسطنطنیه - آمده است. گفتنی است که بعد از اقامت قوشچی در استانبول، مقرری روزانه او معادل ۲۰۰ آقچه تعیین شده بود و پورگشتال این مبلغ را معادل ۴۰ مارک برآورد می‌کند^۳، در حالی که در همان زمان، مقرری بسیاری از علمای عثمانی بین ۳۰ تا ۱۰۰ آقچه بوده است.

نفوذ دانشمندان ایرانی در عثمانی بدان حدّ بود که از هفت طبیب خاصّ سلطان

۱. بدلیسی، حکیم‌الدین ادریس، هشت بهشت، نسخه خطی (ش. ۳۲۱۲) موجود در کتابخانه نور عثمانیه استانبول، برگه ۲۱ الف.

۲. همان، نسخه خطی (ش. ۲۱۹۸) محفوظ در کتابخانه اسعد افندی، برگه ۳۳ ب - ۳۴ الف.

۳. پورگشتال، همان، ج ۱.

محمد فاتح، چهار نفر^۱ و از نمایندگان «ارکان اربعه علم در دربار» دو تن ایرانی بوده‌اند؛ فاتح بعد از شکست در جنگ بلگرد (۸۶۱ ه. ق.)، جشن ختنه سوران پسرانش را برگزار کرد،

... مجمع اول که در آن جشن منعقد شد مجمع علما بود... و چهار نفر از علما که به منزله ارکان اربعه علم بودند در پهلوی سلطان قرار گرفتند. در طرف راست خیرالدین خواجه، معلم سلطان، در طرف چپ، مولانا علی طوسی که در ایام سلطان مراد از ایران آمده بود... و در برابر سلطان خضریک چلبی که قاضی اول پایتخت بود با شکرالله طیب شروانی نشسته بودند...^۲

همین خضریک با واسطه‌ای (ملافناری) شاگرد علاءالدین آشود بود و علاءالدین نیز در ایران تحصیل علم کرده است (دنباله مقاله).

در این قسمت نام و مشخصات عده‌ای از علما که از آغاز عهد تیموری تا اوایل صدارت شاه اسماعیل صفوی (مقارن اواسط حکومت بایزید دوم)، از عثمانی به ایران آمده یا از ایران به آنجا مهاجرت کرده‌اند خواهد آمد. فهرستی که در اینجا به دست می‌دهیم، ادبا، شعرا، مشایخ و زهاد را در بر نمی‌گیرد^۳ و عمدتاً شامل نامهای عالمانی است که در علوم عقلی صاحب نام بوده، یا علمایی که علاوه بر دانشهای نقلی، در علوم عقلی نیز دستی داشته‌اند. باید افزود که در مدارس آن زمان، دانشهای عقلی و نقلی با هم تدریس می‌شد و اهمیت پرداختن به علوم عقلی - بر خلاف دوره‌های بعد - کمتر از علوم نقلی نبود و اکثر تحصیلکردگان، «جامع» این دو دانش بودند. افرادی نظیر میر سید شریف جرجانی و سعدالدین تفتازانی، در دانشهای هیئت و پزشکی نیز تبحری داشتند و شرف‌الدین علی یزدی که بیشتر به عنوان مورخ اشتهار دارد صاحب رساله‌ای در علم حساب نیز بوده، یا عبدالرحمن جامی که مدتها شاگرد قاضی زاده رومی ریاضیدان بوده است.

۲. همان، ج ۱، ص ۵۳۰.

۱. همان، ج ۱، ص ۶۹۰.

۳. برای اطلاع از نام شعرا، نک. ریاحی، محمدامین، همان، صفحات مختلف.

مع الوصف در مقاله حاضر، که مسأله انتقال ستهای مدارس ایرانی به عثمانی مورد بحث است، به آسانی نمی توان علمای عقلی و نقلی را، آنچنان که اشتهاار یافته اند، از هم تفکیک نمود.

* * *

علاءالدین آنسود (علی بن عمر، مشهور به قره خواجه)، پیش از عهد تیمور به ایران آمد و پس از کسب دانش در زمان سلطان اورخان (حک. ۷۲۷-۷۶۱ ه. ق.) به عثمانی بازگشت. اورخان، سرپرستی مدرسه از نبق را - که از نخستین مدارس عثمانی بود - به او واگذاشت^۱. یکی از مشهورترین شاگردان این مدرسه، شمس الدین محمد معروف به ملا فناری بود و تمام علمایی که بعد از او در عثمانی درخشیده اند پیرو مکتب وی به شمار می آیند؛ عالمانی چون خضریک، سنان پاشا، مصلح الدین کاستلانی، علاءالدین عربی و هوجازاده (خواجه زاده) از تربیت یافتگان این مکتب هستند^۲. اسود در ۸۰۰ ه. ق. درگذشت.

داود قیصری (داود بن محمود بن محمد قرامانی رومی، متوفی ۷۵۱ ه. ق.)، شاگرد کمال الدین کاشانی که پس از تحصیل نزد او، به دستور سلطان اورخان، از مدرسان مدرسه از نبق شد. قیصری نخستین بار فلسفه محی الدین عربی را در عثمانی شناساند^۳. علاءالدین علی چلبی فناری (فرزند شمس الدین محمد فناری)، در جوانی به ایران آمد و در هرات، سمرقند و بخارا به تحصیل پرداخت و سپس در اوایل سلطنت محمد فاتح به عثمانی بازگشت. وی در علوم ریاضی ماهر بود^۴. بدلیسی، شیخ حسین محتسب

۱. طاشکبری زاده، ملا احمد بن مصطفی، الشقائق النعمانیة فی علماء الدولة العثمانیة، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۹۷۵ م، ص ۹.

۲. حقی، اسماعیل، تاریخ عثمانی، ترجمه ایرج نوبخت، ج ۲، تهران، کیهان، ۱۳۶۸ ش، صص. ۶۸۹، ۶۹۲-۶۹۳.

۳. طاشکبری زاده، همان، ص ۴۸ حقی، اسماعیل، همان، ج ۲، ص ۶۸۷.

۴. طاشکبری زاده، همان، ص ۱۱۱.

را از جمله استادان او در هرات بر می‌شمارد^۱. علاءالدین از طرف فاتح به سرپرستی مدرسه مناستر در بروسه منصوب شد و در ۹۰۳ ه. ق. درگذشت^۲.

شمس‌الدین نحیقی (آیدینی)، برای تحصیل علم به ایران آمد و بعد به عثمانی باز گشت. وی از علمای دربار بایزید دوم بود و اثری به نام برکت در علم ادوار تألیف کرد^۳. علاءالدین علی قوچ‌حصاری (متوفی ۸۴۱ ه. ق.)، پس از تحصیل در شهر خود به ایران آمد و شاگرد سعدالدین تفتازانی و میر سید شریف جرجانی شد، و بعد از کسب معلومات به عثمانی باز گشت. وی معاصر سلطان مراد دوم (حک. ۸۲۴-۸۵۵ ه. ق.) بود^۴.

قاضی‌زاده رومی (صلاح‌الدین پاشا موسی بن محمد بن محمود قاضی)، که در ایران به قاضی‌زاده رومی مشهور است. در حدود ۷۶۶ ه. ق. در بروسه متولد شد و پس از تحصیل در این شهر، بنابر توصیه معلم خود (شمس‌الدین فناری) برای تکمیل معلومات به ایران آمد و بعد از مدتی اقامت در گرگان و خراسان، در ۸۱۳ ه. ق. خود را به سمرقند رساند و به الغریک معرفی نمود. در ۸۲۴ ه. ق. اداره مدرسه الغریک را بر عهده گرفت و ریاضیات و هیئت آنجا را می‌گفت، و بعد از مرگ غیاث‌الدین جمشید کاشانی، رییس رصدخانه سمرقند شد. رساله الجیب، شرح بر اشکال التأسيس، رساله فی الحساب، حاشیه بر تحریر اصول اقلیدس، رساله فی الهیئة و الهندسة و شرح بر الملخص فی الهیئة چغمنینی از مهمترین آثار او است^۵.

علاءالدین علی طوسی (متوفی ۸۶۰ ه. ق.) پس از تحصیل در ایران، در عهد

۱. بدلیسی، حکیم‌الدین ادریس، همان، نسخه خطی (ش. ۳۲۱۲) محفوظ در کتابخانه نور عثمانیه، برگه ۱۵.

۲. ثریا، محمد، سجل عثمانی، ج ۳، استانبول، گرگ اینترناشنال، ۱۳۰۸-۱۳۱۵ ه. ق.، ص ۴۸۷.

۳. همان، ص ۱۶۱؛ طاش‌کبری‌زاده، همان، ص ۱۲۲.

۴. طاش‌کبری‌زاده، همان، ص ۶۴؛ سجل عثمانی، ج ۳، ص ۴۸۶.

۵. طاش‌کبری‌زاده، همان، ص ۱۱۳؛ قربانی، ابوالقاسم، زندگینامه ریاضیدانان دوره اسلامی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۵ ش.، صص. ۳۴۲-۳۴۵.

سلطان مراد دوم به عثمانی مهاجرت کرد، و تا زمان محمد فاتح در شمار مشهورترین علمای آن سامان بود.^۱ بعد از بنای مدرسه ثمانیه، همراه با دو تن دیگر (مولانا مصطفی هوجازاده (خواججه‌زاده) بورسوی و مولانا عبدالکریم) به تدریس در این مدرسه مهم دوره سلطان محمد فاتح پرداخت.^۲ فاتح از طوسی و هوجازاده خواسته بود که در محاکمه غزالی و ابن رشد، رساله‌ای بنویسند. پس از نگارش، فضلای عهد تألیف هوجازاده را ترجیح دادند و طوسی، ظاهراً به خاطر آنکه هدیه سلطان در حق او کمتر از میزان مقرر برای هوجازاده بود، رنجید و راه ایران در پیش گرفت. در حین مراجعت طوسی، ملا علی قوشچی در حال مهاجرت به عثمانی بود، و نقل است که آن دو همدیگر را در بین راه ملاقات کرده‌اند.^۳

فتح‌الله بن ابوزید شروانی، علوم عقلی و نقلی را از میر سید شریف جرجانی و ریاضیات را از قاضی‌زاده رومی در سمرقند آموخت. مدتی نیز شاگرد سعدالدین تفتازانی بود. در عهد سلطان مراد دوم به عثمانی کوچید و در شهر قسطنونی (کاستامونیا) اقامت گزید.^۴ او را از نخستین ادامه‌دهندگان مکتب سمرقند در عثمانی دانسته‌اند.^۵

شرح اشکال التأسیس سمرقندی و شرح کتاب المملخص فی الهیة چغمینی و شرح ارشاد الهادی تفتازانی از آثار او است.^۶

خیرالدین خلیل بن ابراهیم، از مردم سواحل بحر خزر بود که در عهد محمد فاتح در عثمانی مستقر شد. دو اثر ریاضی به نامهای، مفتاح کوز ارباب قلم و مصباح رموز اصحاب رقم (که به سلطان محمد فاتح اهدا شده است) و مشکل‌گشای حُساب و معضل‌نمای کتاب، از

۱. طاش‌کبری‌زاده، همان، ص ۶۰. ۲. حقی، اسماعیل، همان، ج ۲، ص ۶۱۸.
۳. حاجی خلیفه، مصطفی بن عبدالله، کشف الظنون عن اسامی الکب و الفنون، تصحیح و تحشیه محمد شرف‌الدین یالثقایا، ج ۱، استانبول، ۱۹۷۱ م، ص ۵۱۳.
۴. طاش‌کبری‌زاده، همان، ص ۶۵.

5. Adivar, A., op.cit., p.20.

۶. حاجی خلیفه، همان، ج ۱، ص ۶۷.

او باقی مانده است و اهمیت کتاب اول را در حساب عملی، به اندازهٔ مفتاح الحساب غیاث‌الدین جمشید کاشانی دانسته‌اند.^۱

عبدالرحمن مؤیدزاده، از اهالی آماسیه بود و در ۲۰ سالگی برای کسب علم به ایران آمد (۸۸۰ ه. ق.). مدت هفت سال در مکتب جلال‌الدین دوانی تلمذ کرد^۲ و مکتب این دانشمند بزرگ را در عثمانی رواج داد، ولی این مکتب به اندازهٔ مکتب فخر رازی در آنجا عمومیت نیافت.^۳ مؤیدزاده از علمای معروف زمان بایزید و سلیم اول به‌شمار می‌رفت و کتابخانه‌ای - جز کتب مکرر - مشتمل بر ۷۰۰۰ جلد کتاب نادر و منحصر داشت.^۴ وی از دوستان و همدرسان مظفرالدین علی شیرازی (- بخش دوم مقاله) بود و هنگامی که مظفرالدین - بعد از ظهور شاه اسماعیل - به عثمانی کوچید، به توصیهٔ مؤیدزاده به تدریس در مدرسهٔ صحن پرداخت.^۵ مؤیدزاده در حدود هشت سال مدرس مدرسهٔ ثمانیه بود تا اینکه بالأخره در ۹۲۲ ه. ق. درگذشت.^۶

قطب‌الدین عجمی، طبیب ابوسعید تیموری که پس از شکست ابوسعید از اوزون حسن آق‌قویونلو، به دربار محمد فاتح آمد.^۷ قطب‌الدین پسر نفیس بن عوض کرمانی (متوفی ۸۴۱ ه. ق.)، پزشک مشهور عهد الخ بیگ و ابوسعید بود، که به امر اوزون حسن به قتل رسید.^۸ اطبای زبدهٔ عهد سلطان محمد فاتح هفت نفر و چهار تن از آنها به اسامی حکیم قطب‌الدین، حکیم شکرالله شروانی، حکیم عجمی لاری و عطاءالله عجمی، ایرانی بودند.^۹ کمال شروانی هم که از پزشکان مشهور عثمانی به حساب

۱. قربانی، ابوالقاسم، همان، ص ۲۳۷، به نقل از علی مظاهری در:

Kushiar Abu al-Hasan al-Gili. Les origines persanes de l'arithmétique, Université de Nice 1975, pp.11-12.

۲. تاریخ حیب التیر، ج ۳، ص ۶۰۶.

۳. حقی، اسماعیل، همان، ج ۲، ص ۶۲۸.

۴. همان، ص ۶۸۲.

۵. امیر عبدالرحمن خان، تاج التواریخ، ج ۲، ترجمه از انگلیسی به وسیلهٔ غلام مرتضی خان با دستیار میرزا

عبدالله خان، بمبئی، مطبع فیقرسان، ۱۳۲۲ ه. ق.، ص ۵۵۴.

۶. طاش‌کبری زاده، همان، ص ۱۳۵.

۷. سجل عثمانی، ج ۲، ص ۶۰.

۸. پورگنتال، همان، ج ۱، ص ۶۹۰.

می آمد، شاگرد همین حکیم قطب‌الدین بود.^۱

بدلیسی از قطب‌الدین عجمی با عنوان «ولد خلف رییس حکمای ایرانی، مقتدای

اطبای یونانی، جالینوس زمانه...» نام می برد.^۲

شکرالله شروانی (متوفی حدود ۹۱۲ ه. ق.)، بعد از تحصیل در ایران به دستگاه

سلاطین عثمانی راه یافت.^۳ او کتاب ریاض العلوم را در نه باب، به زبان فارسی، برای بایزید

دوم تألیف کرد. ابواب این کتاب عبارت است از: تصوف، منطق، هیئت، نجوم، حساب،

دانش فراست، شعر، معما و انشا.^۴ حکیم شروانی از مشاهیر علمای تفسیر و حدیث، و

در عین حال طبیعی حاذق بود^۵ و همان طور که فوقاً اشاره شد، از جمله چهار پزشک

ایرانی خاص سلطان محمد فاتح بود.

عطاءالله عجمی، از دانشمندان مشهور دولت فاتح و بایزید دوم، که پس از تحصیل

در ایران به عثمانی رفت. صاحب شقایق النعمانیة او را با صفت «عارفاً بالعلوم کلّها» متصف

ساخته است، زیرا در حدیث، تفسیر و طب نیز مهارت کافی داشته و آثار متعددی در

علوم ریاضی تألیف کرده است. از عطاءالله نوشته‌هایی در حل اسطرلاب، ریاضیات، رُبع

مجبّب، مُنظرات و معرفت اوزان باقی مانده است.^۶

علاءالدین علی قوشچی، در سمرقند زاده شد (متوفی ۷۸۹ ه. ق.) و از شاگردان

قاضی زاده رومی و الغریبک بود.^۷ بعد از مرگ غیاث‌الدین جمشیدکاشانی (۸۳۲ ه. ق.)

و قاضی زاده رومی (حدود ۸۴۰ ه. ق.)، تکمیل زیج الغریبک را بر عهده گرفت و آن را

به پایان رساند. قوشچی از آخرین منجمان راصد دوره اسلامی در ایران بود، و برای بیان

۱. محمد طاهر، بروسلی، عثمانلی مؤلفری، ج ۴، استانبول، گرگ ایسترنائشال، ۱۳۳۴-۱۳۴۳ ه. ق.، ص ۲۰۳.

۲. بدلیسی، همان، نسخه خطی (ش. ۳۲۱۲) موجود در کتابخانه نور عثمانیه، برگ ۳۴.

۳. طاش‌کبری زاده، همان، ص ۱۳۵. ۴. حاجی خلیفه، همان، ج ۲، ص ۹۳۷.

۵. تربیت، محمد علی، دانشمندان آذربایجان، تهران، ۱۳۱۴ ش.، ص ۱۹۹.

۶. طاش‌کبری زاده، همان، ص ۱۳۵. ۷. همان، ص ۹۷.

مرتبه بالای او همین کافی است که الغیبیک در مقدمهٔ زیج خود، از وی با عنوان «فرزند ارجمند» نام می‌برد.^۱ قوشچی، پس از کشته شدن الغیبیک، شرایط دشواری را در سمرقند و هرات گذراند و بنا به روایت مشهور، به قصد سفر حج، با تمام خانواده و نزدیکانش به تبریز عزیمت کرد. اوزون حسن که در این هنگام بر آذربایجان و دیار بکر سلطنت می‌کرد، او را به عنوان سفیر صلح به استانبول فرستاد. محمد فاتح وی را اکرام و مدرّسی مدرسهٔ ایاصوفیه را به او اعطا نمود. قوشچی نیز به پاس حقیقت‌سناسی، کتابهای محمدیه در حساب و فحیه در هیئت را به نام سلطان محمد نوشت. او پیشتر کتابهای میزان الحساب و رساله در هیئت را تألیف کرده بود.

از مهمترین آثار قوشچی، شرح زیج الغیبیک به فارسی است که بر آن نیز شروچی نوشته‌اند. وی از نخستین مدرّسان نجوم و ریاضیات در عهد عثمانی بود و در بسط علوم در آن کشور بسیار کوشید. کسرهای اعشاری که غیاث‌الدین جمشید کاشانی ابداع کرده بود، به وسیلهٔ قوشچی در عثمانی شناسانده شد.^۲ پیش از آن تنها اثر ریاضی قابل ذکر در دورهٔ عثمانی، خلاصه المنهاج فی علم الحساب نوشتهٔ علی بن هبة الله بود که به ایلدریم بایزید اهدا شده بود.^۳

یکی از مشهورترین علمای عثمانی، سنان پاشا (فرزند خضر بیگ معروف) است که معلّم خصوصی سلطان محمد فاتح بود. وی نیز ریاضیات را به طور غیر مستقیم از قوشچی فراگرفت و قضیه از این قرار بود که سنان، شاگرد خود ملا لطفی را برای تحصیل ریاضیات نزد قوشچی می‌فرستاد و ملا لطفی هر چه فرا می‌گرفت به وی عرضه می‌داشت.^۴ از سنان پاشا شرح بر هیئت چغمینی و از ملا لطفی کتابی در هندسه، به نام

۱. الغیبیک، زیج، نسخهٔ خطی (ش. ۲۹۳۲) محفوظ در کتابخانهٔ نور عثمانیه، برگ ۲.

۲. قربانی، ابوالقاسم، همان، صص. ۳۶۰-۳۶۳.

۳. حقی، اسماعیل، همان، ج ۲، صص. ۶۳۲-۶۳۳؛ برای اطلاع از میزان تأثیر قوشچی بر علوم عثمانی - Adivar, A., op.cit., pp. 47-49.

۴. افندی، مجدی محمد، حدائق الثقایق، ذیل بر الشقائق النعمانیة، ج ۱، استانبول، دارالدعوه، ۱۹۸۹ م، ص ۱۴۹.

تضعیف المذبح باقی مانده است.^۱

میرم چلبی (محمود بن محمد بن قاضی زاده، متوفی ۹۳۱ ه. ق.)، نوهٔ پسری قاضی زادهٔ رومی و نوهٔ دختری علی قوشچی بود که همراه قوشچی به عثمانی مهاجرت کرد. او از مهمترین مروّجانِ سنّت مکتبِ سمرقند در عثمانی شمرده می‌شود. وی در شهرهای گالیپولی، ادرنه و بروسه، ریاضیات و هیئت تدریس می‌کرد و معلّم بایزید دوم نیز بود. شرح رسالهٔ فتحیهٔ قوشچی، دستور العمل و تصحیح الجدول (شرح بخشی از زیج الغیبیک) و رساله در رُبع مُجیب از آثار او است.^۲ برادر میرم، به نام قطب‌الدین محمد، نیز ریاضیدان بوده و در رواج ریاضیات در عثمانی سهم داشته است^۳ و پسر همین قطب‌الدین محمد، یعنی محمد افندی (میرم کوسه سی)، به تدریس علوم در حلب، ادرنه و استانبول پرداخته و کتابی در علم هیئت نوشته است.^۴

به نوشتهٔ پورگشتال، در ایام صدارتِ بایزید، ۶۰ تن فقیه معروف تربیت شدند، لیکن افزون بر یک طبیب و یک مهندس در این دو فنّ شهرتی نیافتند، که یکی حکیم شاه و دیگری میرم چلبی بودند.^۵ حکیم شاه نیز از دستهٔ ایرانیان مهاجر بود (به ادامهٔ مقاله).

محمود بن محمد دلشاد شروانی، پس از تحصیل در ایران به عثمانی رفت و در پزشکی و معدن‌شناسی مهارت یافت. کتاب مختصری در طب از آثار او است و کتابی هم در جواهرشناسی (تحفة مرادی) به نام سلطان مراد نوشته است.^۶

حکیم عجمی لاری، وی نیز ابتدا در ایران تحصیل کرد و سپس به عثمانی رفت و از اطبای مشهورِ دورهٔ محمد فاتح و پزشک معالج او بود.^۷ از گروه مهاجران ایرانی به عثمانی، چند لاری معروف وجود داشت؛ که یکی همین حکیم لاری طبیب و دیگری

۱. حقی، اسماعیل، همان، ج ۲، ص ۷۰۲. ۲. قربانی، ابوالقاسم، همان، ص ۴۷۵.

۳. حقی، اسماعیل، همان، ج ۲، ص ۶۳۳. ۴. سجل عثمانی، ج ۴، ص ۶۷.

۵. پورگشتال، همان، ج ۱، ص ۷۸۶.

۶. نفیسی، سعید، «تاریخچهٔ ادبیات در ایران»، سالنامهٔ پارس، ج ۲۰، ۱۳۲۴ ش، ص ۳۳.

۷. طاشکیری زاده، همان، ص ۱۳۷.

مصالح‌الدین لاری (به دنبال مقاله)، شاگرد جلال‌الدین دوانی بود.

سید علی عجمی (محمد سعدی بن صلاح عبادی لاری)، اهل سمرقند و شاگرد میر سید شریف جرجانی، که در عهد سلطان مراد دوم به عثمانی مهاجرت کرد و در زمان محمد فاتح، در یک امتحان و مباحثه، برتری علمی خود را بر همگنان به اثبات رسانید. حاشیه بر شرح مواقف^۱، حاشیه بر حاشیه شرح شمسیه میر سید شریف^۲ و تفسیر قرآن کریم، به نام بحر العلوم، از تألیفات او است.^۳

علاء‌الدین علی بن محمد شاهرودی بسطامی، معروف به مُصَنَّفُكَ (متوفی ۸۷۵ ه.ق.)، در شاهرود متولد شد. وی از نوادگان امام فخر رازی بود و پس از انجام تحصیلات در هرات، به عثمانی رفت.^۴ او از مشاهیر علمای عهد سلطان محمد فاتح بود و شرحهایی بر ارشاد، مصباح، لباب، مطول، کثاف و وقایه نوشت، و رساله محمدیه را که تفسیری فارسی بر قرآن کریم است، به نام فاتح کرد.^۵

مولی سراج، ایرانی و از تحصیلکردگان هرات بود. به نوشته شقایق النعمانیه بعد از آشوب در آنجا به عثمانی گریخت و در شهر بروسه اقامت گزید.^۶ مولی سراج با علاء‌الدین علی فناری - فرزند شمس‌الدین فناری که برای تحصیل به هرات رفته بود - همدرس بوده است.^۷

حسام‌الدین حسین، فرزند حسین تبریزی که از ایران به عثمانی رفت و مدرس مدرسه صحن شد.^۸ آثار متعددی نوشته و پورگشتال او را از ریاضیدانان عهد محمد فاتح دانسته است.^۹

مجدالدین فیروزآبادی (محمد بن یعقوب بن ابراهیم بن عمر، متوفی ۸۱۶ ه.ق.)،

- | | |
|----------------------------------|--------------------------------|
| ۱. سجل عثمانی، ج ۳، ص ۴۹۳. | ۲. طاش‌کبری زاده، همان، ص ۶۲. |
| ۳. حاجی خلیفه، همان، ج ۱، ص ۲۲۵. | ۴. طاش‌کبری زاده، همان، ص ۱۰۰. |
| ۵. سجل عثمانی، ج ۳، ص ۴۸۶. | ۶. طاش‌کبری زاده، همان، ص ۱۳۴. |
| ۷. حقائق الشقایق، ج ۱، ص ۲۳۴. | ۸. سجل عثمانی، ج ۲، ص ۱۱۱. |
| ۹. پورگشتال، همان، ج ۱، ص ۶۹۱. | |

پس از تحصیل در ایران، از شیراز به عثمانی مهاجرت کرد و به دستگاه سلطان مراد راه یافت. وی آثار بسیاری تألیف کرد که از آن میان می‌توان قاموس المحيط، تفسیر القرآن و شرح البخاری را برشمرد.^۱

شیخ یارعلی شیرازی، عالم ایرانی که صاحب شقایق النعمانیة از او با عنوان عالم و فاضل در «معقول و مشروع» یاد می‌کند. پس از مهاجرت به عثمانی، سلطان مراد مُنْصَبِ فتواریا به او سپرد.^۲

کمال‌الدین طبیب (متوفی حدود ۹۱۳ ه. ق.)، از اهالی تبریز بود که به شهر قسطنطنیه (کاستامونیا) در عثمانی کوچید. سپس به استانبول رفت و به طبابت پرداخت. بایزید دوم او را تکلیف کرد که پزشک خاص وی شود، ولی کمال‌الدین اعراض نمود. بعدها نیز فرزندش، محمد، طبیب بایزید شد.^۳

برهان‌الدین حیدر، فرزند محمد هروی و از شاگردان سعدالدین تفتازانی بود که پس از تحصیل در ایران به عثمانی مهاجرت نمود.^۴ محی‌الدین کافیه‌چی (که او نیز در عهد محمد دوم به عثمانی رفته بود) و ملا خسرو (از علمای مشهور عثمانی) از جمله شاگردان برهان‌الدین بوده‌اند.^۵

محمد بن علاء‌الدین بن هبة‌الله سبزواری (معروف به غیاث متطبب)، وی نیز بعد از تحصیل در ایران به عثمانی رفت و در ۸۹۶ ه. ق.، کتاب مرآة الصّحة را به نام سلطان بایزید دوم (حک. ۸۸۶-۹۱۸ ه. ق.) تألیف کرد.^۶

فخرالدین عجمی، از شاگردان میر سید شریف جرجانی بود که پس از تحصیل در ایران به عثمانی مهاجرت کرد و در آنجا حلقة درس و بحث داشت.^۷

۱. طاش‌کبری‌زاده، همان، ص ۲۱، حاجی خلیفه، همان، ج ۱، صص. ۲۴۶، ۳۷۲، ۴۰۱، ۴۲۵ و ۴۵۵، ج ۲،

صص. ۵۳۷، ۹۲۰، ۹۳۳.

۲. طاش‌کبری‌زاده، همان، ص ۲۵.

۳. طاش‌کبری‌زاده، همان، ص ۴۰.

۴. حقائق الشقایق، ج ۱، ص ۴۲۲.

۵. سجل عثمانی، ج ۲، ص ۱۵.

۶. نفیسی، سعید، همان، ج ۲۰، ۱۳۲۴ ش.، ص ۳۳.

۷. طاش‌کبری‌زاده، همان، ص ۳۸.

ابن حامد تبریزی، مشهور به امّ وُلد، از تبریز به عثمانی کوچ کرد. وی از عالمان مشهور علوم دینی و با فخرالدین عجمی، خویشاوند بود.^۱

عبدالواحد بن محمد، از علمای ایرانی است که پس از مهاجرت به عثمانی، در مدرسه شهر کوتاهیه درس می‌گفت. وی کتابی منظوم در صنعت اسطرلاب دارد و در اوایل سلطنت سلطان محمد اول درگذشت.^۲

سید احمد بخاری، از شاگردان شیخ عبیدالله سمرقندی بود که از سمرقند به عثمانی رفته و در آنجا به تدریس پرداخته است.^۳

بصیری خراسانی چلبی، از اهالی خراسان (متوفی ۹۴۱ ه. ق.) که حامل نامه عبدالرحمن جامی و امیر علیشیر نوایی برای سلطان بایزید دوم بود. او در عثمانی ماند و به خراسان بازنگشت.^۴ نخست همنشین شهزاده احمد و سپس جلیلی اسکندر چلبی شد و از مدرسه ایا صوفیه مستمری دریافت می‌کرد.

هنگامی که سلطان حسین بایقرا به قصد تبریک جلوس بایزید، سفیری نزد او فرستاد یکی از علمای خراسان را نیز برای استفاده از محضر مصطفی هوجازاده (خواججه زاده) به دستگاه بایزید اعزام داشت.^۵ محتمل است که دانشمند مزبور همین بصیری بوده باشد.

علاءالدین علی اصفهانی (متوفی ۹۳۳ ه. ق.)، وی نیز پس از تحصیل در ایران به عثمانی کوچ نمود، و در آن سامان نخست قاضی و بعد معلم مدارس قیلوجه و گالیپولی شد. صاحب شقایق النعمانیة از او با عنوان «فاضلاً و عارفاً بالمعقول والمنقول» یاد کرده است.^۶

جمال‌الدین احمد خوارزمی، امام جماعت عهد محمد سلطان (فرزند تیمور) و معلم

۱. همان، ص ۱۱۸.
 ۲. طاش‌کبری زاده، همان، ص ۲۱۵.
 ۳. همان، ص ۴۰۳.
 ۴. سجل عثمانی، ج ۲، ص ۲۱.
 ۵. حقی، اسماعیل، همان، ج ۲، ص ۶۹۵.
 ۶. طاش‌کبری زاده، همان، ص ۲۷۰.

مدرسه وی در سمرقند بود. جمال‌الدین نیز به عثمانی مهاجرت کرد و در ۸۳۱ ه. ق.، آنهم زمانی که خطیب شهر بروسه بود، درگذشت.^۱

ابن عربشاه (شهاب‌الدین ابوالعباس احمد بن محمد بن عبدالله حنفی، متوفی ۸۵۴ ه. ق.)، اصلاً ایرانی و از اهالی حلب بود، که تیمور موجب مهاجرت وی به سمرقند گردید. پس از مرگ شاهرخ به عثمانی رفت و از مقربان سلطان محمد فاتح شد.^۲ وی کتاب معروف عجایب المقدور فی اخبار (نواب) تیمور را نوشت.

علی نقاش، در خردسالی - در یکی از جنگهای تیمور - به ایران کوچانده شد و پس از آموختن نقاشی، از استادان این فن به‌شمار آمد. سپس به عثمانی رفت و به تعلیم شیوه‌های نقاشی که در خراسان و ماوراءالنهر آموخته بود پرداخت. وی نقاشی ماهر و مبدع شیوه‌ای خاص (سروج منقشه) بود.^۳

محمد خدمت بابا (بابا نقاش)، از نقاشان ایرانی بود که شاگردان بسیاری را در عثمانی، با سبک نقاشی پارسی آشنا ساخت. او در اوایل عهد سلطان محمد فاتح به عثمانی رفت و تا زمان سلیمان قانونی، زیست. نام قریه «بابا نقاش»، اقتباس از نام او است.^۴

بعد از شکست اوزون حسن از محمد فاتح (۸۷۸ ه. ق.)، تعدادی از دانشمندان دستگاه او به عثمانی مهاجرت کردند و به دربار فاتح راه یافتند که بدلیسی، اینان را نام می‌برد:

محمود شریحی، قاضی و از فضلاء متعین عراق عجم؛

ابواسحق تبریزی، که تا مرتبه طغرا نویسی سلطان محمد رسید؛

۱. زندگی شگفت‌آورد تیمور، ص ۳۲۵. ۲. نفیسی، سعید، همان، ج ۲۰، ۱۳۲۴ ش، ص ۳۹.

۳. سجل عثمانی، ج ۳، ص ۴۹۴. ۴. همان، ص ۱۱۳.

محمد منشی، که در سلکِ افاضل دربار اوزون حسن بود؛ و
 علی جِصْنِ کِیفی، که خصوصاً در علوم شرعیّه مهارت داشت.^۱

۲. از آغاز سلطنت شاه اسماعیل تا اواخر دوره صفوی

چنانکه پیشتر اشاره شد، در فاصله بین مرگ الغبیک (۸۵۳ ه. ق.) و ظهور شاه اسماعیل چهار تن، به نامهای زیر، بر بخشهایی از ایران حکم راندند: سلطان ابوسعید (حک. ۸۵۵ - ۸۷۲ ه. ق.)، اوزون حسن (حک. ۸۵۷ - ۸۸۲ ه. ق.)، سلطان یعقوب (حک. ۸۸۳ - ۸۹۶ ه. ق.) و سلطان حسین بایقرا (حک. ۸۷۵ - ۹۱۱ ه. ق.)، و با وجودی که دستگاه حکومت اینان نیز محلّ تجمع اهل علم بود، اما به سبب ناپایداری این حکومتها هیچگاه مراکز پر رونقی نظیر عهد تیموری، مجال ظهور نیافت و تنها در دستگاه سلطان حسین بایقرا در هرات - آنهم به دلیل دانشدوستی وی و وزیر دانشمندش امیر علیشیر نوایی - بود که بازمانده علمای عهد تیموری توانستند برای مدتی نسبتاً طولانی، مأمن مناسبی بیابند. در حقیقت می توان گفت که پس از سپری شدن دوره شکوفایی رصدخانه و مدرسه سمرقند، فعالیتهای علمی در خراسان و ماوراءالنهر رکود چشمگیری یافت. اما حلقه درسی را که علامه جلال الدین دوانی (متوفی ۹۰۸ ه. ق.) و شاگردانش در فارس پدید آورده بودند، علاقه مندان به دانش را کماکان به سوی خود جذب می کرد.

شاه اسماعیل با اعلام رسمیت مذهب شیعه، گذشته از مسائل اجتماعی - سیاسی، شرایط جدیدی را از حیث فرهنگی در ایران به وجود آورد. پیش از صفویان - در عهد ایلخانان و تیموریان - شیعیان ایران در حال بالندگی و رشد بودند، ولی در چنان مرتبه ای از قدرت و استقلال نبودند که مراکز علمی خاص خود را به وجود آورند؛ تقریباً تمام مدارس علمی در اداره علمای سنی بود و تیموریان رسماً از مذهب ابوحنیفه جانبداری می کردند. آق قویونلوها نیز سنی بودند، همچنین در اینکه رهبران صفوی، دست کم تا

۱. بدلیسی، همان، نسخه خطی (ش. ۲۱۹۷) موجود در کتابخانه اسمع افندی، برگ ۴۲۶.

زمان جُنید (متوفی ۸۶۴ ه. ق.)، سنی شافعی بوده‌اند کمتر می‌توان تردید کرد^۱ و گرچه عالمان شیعی به‌طور پنهانی، در منازل و حلقه‌های درسی غیر علنی به تدریس و بحث می‌پرداختند، اما در عین حال فاقید مدارس و کتابخانه‌های خاص خود بودند، به‌طوری‌که درست در زمان فتح تبریز و مقارن تاجگذاری شاه اسماعیل (۹۰۷ ه. ق.) نقل شده است که:

مردم از مسائل مذهبِ بحقِ جعفری و قواعد ملت ائمهٔ اثنی عشری اطلاعی نداشتند، زیرا که از کتب فقه امامیه چیزی در میان نبود و جلد اول از نجات قواعد الاحکام که از جملهٔ تصانیف سلطان العلماء المتبحرین شیخ جمال‌الدین مطهر حلّی است و شریعت پناه قاضی نصرالله زیتونی از روی آن تعلیم و تعلّم مسائل دینی می‌نمود، به‌نظر خجسته اثر شهریار دین‌دار شریعت‌پرور [شاه اسماعیل] رسانیده و آن حضرت را از رسیدن آن کتاب، سرور شادی در خاطر مبارک به‌هم رسیده و قاضی را مشمول عنایت گردانیدند...^۲

طبیعی بود که سختگیرهای شاه اسماعیل، علمای صاحب‌نام سنی را در وضع دشواری قرار دهد و آهنگ مهاجرت آنها را به سرزمینهای مجاور تسریع نماید. شواهد زیر، تنها نمایندهٔ بخشی از این‌گونه مهاجرت‌هاست:

میر مرتاض هروی که معلّم مدرسهٔ سلطانی هرات و استاد حکمت و ریاضیات بود، در قضیهٔ تصرف هرات به قندهار گریخت و در همانجا درگذشت،^۳ حکیم عین‌الملک دواپی شیرازی (نوادهٔ جلال‌الدین دوانی) و یوسفی هروی، مؤلف کتاب طب یوسفی، هر دو به هند گریختند،^۴ فضل‌الله بن روزبهان اصفهانی، صاحب تاریخ عالم‌آرای امینی که سنی

۱. نک. کسروی، احمد، شیخ صفی و تبارش، تهران، ۱۳۳۲ ش.؛ احمدی، مریم، دین و مذهب در عصر صفویه، تهران، ۱۳۶۳ ش.؛ و در بارهٔ مذاهب ایرانیان پیش از صفویه -

Amoretti, B. S., «Religion in the Timurid and Safavid Periods», in *The Cambridge History of Iran*, Cambridge University Press 1986, vol. 6, pp. 610- 623.

۲. جهانگشای خاقان، مقدمه و پیوسته‌ها از الله دتا مضطر، اسلام آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۶۴ ش.، ص ۴۱۴۹ نیز - حسن بیگ روملو، احسن التواریخ، تهران، ۱۳۵۷ ش.، ص ۸۷.

۳. نفیسی، سعید، همان، ج ۲۲، ۱۳۲۶ ش.، ص ۳۷.

۴. صفا، ذبیح‌الله، همان، ج ۵، صص. ۳۵۵-۳۵۶.

متعصبی بود، به هنگام تسلط شاه اسماعیل بر اصفهان از این شهر گریخت و به کاشان و سپس به ماوراءالنهر رفت،^۱ زین الدین محمود واصفی - مؤلف بدایع الوقایع - نیز عزیمت به ماوراءالنهر را بر ماندن در هرات ترجیح داد، و حتی شیخ الاسلام تبریز اقامت در سمرقند را پذیرفت و معلّم مدرسه الغریبک شد.^۲ بسیاری از شعرا و نویسندگان دیگر هم هند را به عنوان مقصد مهاجرت برگزیدند.

اوایل سلطنت شاه اسماعیل، مقارن با اواسط دوره سلطان بایزید دوم در عثمانی بود. بایزید در اعزاز علما می کوشید و با عالمان ایرانی نظیر جلال الدین دوانی، نورالدین عبدالرحمن جامی، سیف الدین احمد تفتازانی، میر جمال الدین عطاءالله، و نیز با دولتمردان آخرین پادشاه تیموری سلطان حسین بایقرا و امیر علیشیر نوایی مکاتبه داشت و برای دانشمندان مذکور، هدایا و مستمریهایی می فرستاد. بنابراین علمای سنی که پس از بر آمدن شاه اسماعیل، موفق به مهاجرت نشده بودند، سرزمین عثمانی را - به دلیل رابطه دیرین دوستانه بین برخی علمای عثمانی و ایرانی و نیز به خاطر وجود ایرانیانی که پیشتر به عثمانی کوچیده و به درس و بحث مشغول بوده اند - به عنوان مقصد مناسبی برای اقامت برگزیدند. از آن گذشته، تشابه زیاد میان مراکز آموزشی تیموریان و مدارس عثمانی (که هم ناشی از مشابهت مفاد درسی و هم تأثیر علمای پیشتر مهاجرت کرده ایرانی بود) محیط مراکز علمی عثمانی را با روحیات دانشمندان مهاجر، سازگارتر می ساخت. در صورتی که سلاطین هند، به دلیل توجه بیشتر به هنر و بویژه ادبیات و شعر، شعرا را در طیف گسترده ای جذب می کردند.

تأثیر این مهاجرتها، آنهم در شرایطی که علمای شیعی هنوز مراکز علمی قدرتمندی ایجاد نکرده بودند، در دانش ابتدای عهد صفوی به وجه چشمگیری آشکار است، ولی

۱. نفیسی، سعید، همان، ج ۱۸، ۱۳۲۲ ش، صص. ۵۶-۵۷؛ نیز - صفاء، ذبیح الله، همان، ج ۴، ص ۵۳۸.
 ۲. واصفی، زین الدین محمود، بدایع الوقایع، تصحیح الکساندر بلدروف، ج ۱، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۰ ش، ص ۵۷.

این را هم نباید از نظر دور داشت که نیاز مبرم صفویان و عالمان شیعه به ترویج و تثبیت دیدگاههای نظری شیعی، که بیشتر از راه گردآوری منابع فقهی و کلامی و تربیت شاگردان و مبلغان صورت می‌گرفت باعث شد که آثار و مباحث مرتبط با علوم نقلی در درجه اول اهمیت، و از آن علوم عقلی در مراتب بعدی قرار گیرد. در همین زمینه، مسأله وزود بسیاری از دانشمندان شیعی جبل عامل، حلّه و بحرین به ایران نیز مطرح است که طبعاً سنن تعلیم و تربیت خاص خود را داشتند، و نحوه تأثیر متقابل سنتهای مدارس ایرانی با آنها هم از موضوعاتی است که باید بدقت بررسی شود.

در هر صورت، نکته‌ای که باید بدان توجه کرد این است که دست‌کم تا نیمه نخست دوره صفویه - در مقایسه با عصر تیموری - پیشرفتی در علوم مشاهده نمی‌شود. در نیمه دوم این دوره نیز به دلیل انحطاط و افول خود حکومت، که بر اثر شکست خفت‌بار صفویان از افغانان به اوج رسید، سیر نزولی دانشها بیشتر آشکار می‌گردد، و تنها در دوره شاه عباس اول (حک. ۹۹۶ - ۱۰۳۸ ه. ق.) بود که به ثمن رونق اقتصادی ایران و اقتدار وی، پیشرفتی در هنر، فلسفه، معماری و صناعت صورت پذیرفت، که همین هم رفته رفته در زمان اخلاف او رنگ باخت. ولی به هر تقدیر، یکی از دلایل مهم افت فعالیت‌های علمی نیمه اول عهد صفوی را می‌توان مهاجرت علمای اواخر دوره تیموری و اوایل عصر صفوی به کشورهای مجاور دانست، و حائز توجه است که مقارن این زمان، تحولی در علوم و نیز ادبیات عثمانی و هند به چشم می‌خورد.^۱

بررسی اجمالی اوضاع علوم در دوره صفوی - بویژه در نیمه اول آن (حوالی ۱۰۱۰ ه. ق. / ۱۶۰۰ م.)، یعنی مقارن اواسط عهد شاه عباس اول - خلأ ناشی از کوچ علمای ایرانی و مآلاً افت فعالیت‌های علمی را بوضوح نشان می‌دهد؛ از مجموع

۱. برای اطلاع اجمالی از دانش دوره صفوی و تأثیرات متقابل علوم هند، ایران و عثمانی، نک.

Winter, H. J. J, «Persian Science in Safavid Times», in *The Cambridge History of Iran*, Cambridge University Press 1986, vol.6 , pp. 581- 609.

ریاضیدانانی که از زمان بر آمدن شاه اسماعیل تا پایان عصر صفویه در ایران می‌زیسته‌اند، تنها دو تن را می‌توان در نیمه اول دوره صفوی یافت. یکی شیخ بهاء‌الدین عاملی (متوفی ۱۰۳۱ ه. ق.)، دیگری ملک محمد اصفهانی^۱ (که در ۹۴۸ ه. ق. از علی بن هلال کرکی اجازه تدریس گرفت). در نجوم نیز، در سراسر دوره صفوی، فعالیت قابل مقایسه‌ای با عهد تیموری به چشم نمی‌خورد. در مدت ۲۲۰ سال سلطنت صفویان، رصدخانه‌ای در ایران بنا نشد^۲ و از تألیف زیجی که مبتنی بر ارساد مداوم باشد اطلاعی به دست نیامد، و تا پایان این عصر به غیر از دو اخترشناس برجسته، یعنی عبدالعلی بیرجندی (متوفی ۹۳۴ ه. ق.) که به عثمانی مهاجرت کرد، و شمس‌الدین محمد بن احمد شیرازی معروف به خفّری (متوفی ۹۶۰ ه. ق.) که از علمای بازمانده عهد تیموری بود منجم نامی دیگری که همچون اینان در علم هیئت متبحر باشد ظهور نکرد. برعکس، پرداختن به احکام نجوم بشدت رشد یافت؛ و برای مثال، بانگاهی به جلد اول فهرست نسخه‌های خطی فارسی در می‌یابیم که در دوره صفوی، ۷۰ رساله و کتاب در نجوم تألیف شده که یک‌سوم آنها در باره کلیات این علم و بقیه در خصوص تقویم و ابزارهای نجومی تدوین یافته است.^۳ گفتنی است که اکثر این کتب و رسالات نیز تحریر، تلخیص و یا شرحهایی بر آثار گذشتگان است. در مقابل، تعداد ۲۷۰ رساله به صورت استنساخ و عمدتاً از کتابهای دوره‌های ایلخانی و تیموری بر جای مانده است.

۱. قربانی، ابوالقاسم، زندگینامه ریاضیدانان دوره اسلامی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۵ ش.، صص. ۱۷۰، ۴۷۰. در این کتاب از زندگی دوازده ریاضیدان دوره صفوی سخن گفته شده است که چهارتن از آنان - ابوالحسن کاشی (ص ۸۱)، عبدالعلی بیرجندی (ص ۱۷۳)، غیاث‌الدین منصور دشتکی (ص ۳۳۷) و قاضی میدی (ص ۴۷۴) - را باید از بازماندگان عصر تیموری دانست. ریاضیدانان دیگر نظیر قطب‌الدین لاهیجی (متوفی ۱۱۰۴ ه. ق.)، محمدباقر یزدی (متوفی حدود ۱۰۶۹ ه. ق.) و نوه‌اش نیز در ربع سوم و چهارم دوره صفوی شکوفا شده‌اند.

۲. شاه اسماعیل، غیاث‌الدین منصور شیرازی (دشتکی) را مأمور کرد که رصدخانه مراغه را بازسازی کند ولی این کار هرگز صورت نگرفت (- احسن التواریخ، ص ۳۹۲).

۳. منزوی، احمد، فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ج ۱، تهران، مؤسسه فرهنگی منطقه‌ئی (ش. ۱۴)، ۱۳۴۸ ش.، صص. ۲۰۳-۳۷۵.

اما چنانکه اشاره شد، از میان آنها تعداد دستنوشته‌های مربوط به احکام نجوم شگفت‌انگیز است، به طوری که از دوره صفوی ۶۰ کتاب و رساله تألیفی و ۲۵۰ رساله استنساخی در احکام نجوم در دست داریم و در حقیقت، تألیف و استنساخ رسائل فارسی در موضوعات مختلف احکام نجوم و طالع‌بینی، از تأسیس رصدخانه مراغه تا افتتاح دارالفنون، در نیمه نخست صفویه به اوج خود می‌رسد.

همچنین شیوع اعتقاد به احکام نجومی در این عصر، در مقیاس وسیعی و تقریباً در تمام منابع دست اول مربوط به این دوره و حتی در سفرنامه‌های اروپاییان مشهود است، در حالی که در منابع عهد تیموری، تا این اندازه از اعتقاد خواص و عوام به احکام نجوم سخن نرفته است.

در دانش پزشکی نیز از میان پزشکان دوره صفوی چند تن را می‌توان یافت که نوآوری‌هایی در آثارشان وجود دارد. مشهورترین آنان بهاءالدوله رازی (متوفی حدود ۹۱۵ ه. ق.)، نویسنده اثر ارزشمند خلاصه التجارب است که در ری و هرات درس خواند و در حقیقت از اطبای عهد تیموریان است. بخشی از زندگانی وی در دستگاه سلطان حسین بایقرا سپری شد و پنج سال بعد از مرگ شاه اسماعیل درگذشت.^۱ پزشک دیگر، یوسف بن محمد بن یوسف هروی (متوفی ۹۱۷ ه. ق.)، مؤلف طب یوسفی (از کتابهای متداول و مورد مطالعه عهد صفوی)^۲ است که پس از به سلطنت رسیدن شاه اسماعیل به هند گریخت. پزشک معروفتر از هروی، حکیم عین‌الملک شیرازی بود که او نیز در همان دوران به هند مهاجرت کرد و کتاب مشهور الفیاض الادویه (تألیف در ۱۰۳۶ - ۱۰۳۷ ه. ق.) را به نام شاه جهان، سلطان دهلی، و طب داراشکوهی را به نام فرزند وی،

۱. برای اطلاع دقیق از احوال بهاءالدوله رازی و یک بررسی بسیار عالمانه از خلاصه التجارب وی، - تاج‌بخش، حسن، «بهاءالدوله رازی، آخرین پزشک بزرگ ایران»، مجله نامه فرهنگستان علوم (فصلنامه فرهنگستان علوم جمهوری اسلامی ایران)، س ۳، ش ۴، تابستان ۱۳۷۵ ش.، صص. ۴۷-۵۶؛ نیز - الگود سیریل، تاریخ پزشکی ایران، ترجمه باهر فرقانی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۱ ش.، صص. ۳۹۸-۳۹۹.
۲. الگود، سیریل، همان، ص ۴۱۴.

داراشکوه، نوشت^۱. به اعتقاد الگود، کتاب اخیر، آخرین اثر مهم پزشکی است که به زبان فارسی نوشته شده است.

در زمینهٔ دانش داروشناسی دورهٔ صفوی، مظفر بن محمد حسینی شفایی معروفترین داروساز عهد شاه عباس اول است که سیریل الگود، طب شفایی او را متفاوت با آثار متقدم می‌داند^۲. همچنین در منابع مربوط به تاریخ پزشکی عهد صفوی و نیز تاریخ بیمارستانها، اشارهٔ صریحی مبنی بر احداث بیمارستانهای عمده‌ای - در این عصر - که محلّ اخذ تجربیات بالینی باشد نشده است.^۳

در اینجا بایستی خاطر نشان کرد که برغم شواهد فوق، آثار هنری ارزشمند و باشکوهی نیز از دورهٔ صفوی باقی مانده که خود نشانهٔ اهمیت پرداختن به این مقوله‌ها، نزد خواص و صاحبان فن، بوده است. در این عهد، گرچه سرزمین عثمانی به مثابهٔ مانعی برای برقراری روابط وسیع ایران و اروپا بود، اما میزان رفت و آمد اروپاییان به ایران، همین‌طور آهنگ اعزام هیأت‌های ایرانی به اروپا نیز کند نبود. نیمهٔ دوم عصر صفوی، مقارن انقلاب علمی در اروپا بود و با آنکه ایرانیان از اواسط این عصر با برخی از اختراعات و صنایع جدید آشنا شدند، ولی آن پویایی و شکوفایی در محیط‌های علمی ایران وجود نداشت تا اندیشه‌های نوین علمی را به سرعت اخذ کنند، و چنین امری درست نقطهٔ مقابل روحیهٔ پشتانزانهٔ اولیهٔ دانش‌طلبی در جوامع سده‌های نخستین دورهٔ اسلامی بود که دانش را از ایران و یونان و هند، و به صورتی گسترده اخذ می‌کردند.

به هر تقدیر، بررسی ویژگی‌های خاص فعالیت‌های عقلی در عهد صفوی، به تحقیقات وسیعتری نیاز دارد. در فهرست زیر، نام و مشخصات علمایی که از اوایل ظهور شاه اسماعیل تا اواخر دورهٔ صفوی، از ایران به عثمانی کوچ کرده‌اند آمده است. در منابع

۲. همان، ص ۴۱۲.

۱. همان، ص ۴۲۰.

۳. در این خصوص، نک. احمد عیسی بک، تاریخ بیمارستانها در اسلام، ترجمهٔ نورالله کسائی، تهران، ۱۳۷۱، ش ۴، نیز - الگود، سیریل، همان.

موجود، در بسیاری موارد، تاریخ دقیق مهاجرت دانشمندان ثبت نشده و تنها با عباراتی نظیر «مهاجرت بعد از ظهور قزلباش اوباش» یا «فتنه صوفی بجهت اردبیل» و ... (در مآخذ مربوط به دوره عثمانی)، یا مهاجرت در عهد فلان پادشاه و سلطان، به زمان مهاجرت آنان اشاره شده است.

* * *

مصلح‌الدین لاری (محمد بن صلاح بن جلال بن کمال بن محمد‌السعدی انصاری عبادی شافعی، متوفی ۹۷۹ ه. ق.)، از مشهورترین شاگردان جلال‌الدین دوانی، میر کمال‌الدین حسین و غیاث‌الدین منصور دشتکی، و از بزرگترین علمای قرن دهم هجری قمری محسوب می‌شود که بسیاری از اهل علم ایرانی و عثمانی، نزد وی به تلمذ پرداخته‌اند. لاری در اوایل صفویه، نخست به هند رفت و مدتی در دستگاه ظهیرالدین بابر (حک. ۹۳۲-۹۳۷ ه. ق.) به سر برد. سپس به استانبول مهاجرت کرد و سالها در مدرسه «خسروپاشا» تدریس نمود. شرح تهذیب المنطق، شرح رساله قوشچی در هیئت، حواشی بر شرح میبدی و هدایة الحکمة اثرالدین ابهری، مرآت الأدوار و مرقات الأخبار و متنی در علم هیئت از آثار او است. شرح لاری بر رساله هیئت قوشچی، از رایجترین کتابهای مقدماتی دانش نجوم در عهد صفویه و پس از آن بود.^۱

بیرجندی (نظام‌الدین عبدالعلی بن محمد بن حسین، متوفی ۹۳۴ ه. ق.)، پس از تحصیلات اولیه در بیرجند به هرات رفت. وی شاگرد منصور بن معین‌الدین کاشانی، کمال‌الدین حسین قونوی، سیف‌الدین احمد بن یحیی تفتازانی و کمال‌الدین مسعود شیروانی بود. بیرجندی - بعد از منجمان رصدخانه سمرقند - یکی از بهترین نمایندگان شاخه‌های مختلف ریاضیات و نجوم در اواخر عهد تیموری و اوایل صفویه محسوب می‌شود که پس از کشته شدن تفتازانی در هرات، به عثمانی مهاجرت نمود. او در مقدمه

۱. طاش‌کبری‌زاده، همان، ص ۳۲۱؛ حقائق‌الحقایق، ج ۲، ص ۱۱۶۹؛ صفا، ذیح‌الله، همان، ج ۵/۳، صص. ۱۶۶۳-۱۶۶۹؛ بورگشتال، همان، ج ۲، ص ۱۳۳۱.

تحفة سلیمی (در باره تعیین سمت قبله طرابزون)، موضوع عزیمت خود به طرابزون و ملاقات با شاهزاده سلیم (سلطان سلیم اول) را شرح داده است. از آثار وی، حاشیه بر شرح ملخص چغمینی، شرح شمسیه فی الحساب (متن آن از نظام‌الدین اعرج نیشابوری، متوفی ۸۲۸ ه. ق. است)، رساله بیست باب در معرفت تقویم، شرح بیست باب در معرفت اسطرلاب، شرح زیج جدید سلطانی، شرح تذکرة التصیریة فی الهيئة، شرح تحریر مجسطی، رساله در آلات رصد، رساله در ابعاد و اجرام، رساله هیئت، مشارق الأدوار فی معرفة کمیات مابین الطلوع الفجر و طلوع الشمس، بدایع الآثار هفت اقلیم، شرح مختصر الوقایه، شرح آداب البحث عضدالدین ایجی و شرح المنار (شرح کتاب منار الأنوار ابوالبرکات نسفی) است.^۱

مظفرالدین علی شیرازی، از جمله شاگردان میر صدرالدین شیرازی و جلال‌الدین دوانی محسوب می‌شد و داماد دوانی نیز بود. پس از ظهور شاه اسماعیل به عثمانی رفت و در مدارس مصطفی پاشا، ثمانیه و صحن، درس گفت. وی در علم حساب، هیئت، هندسه و منطق تبحر داشت و مؤلف شقایق العنایة، به کتابی از او در هندسه اشاره می‌کند که در آن، حواشی عالمانه‌ای در حل مشکلات کتاب اقلیدس نوشته است.^۲ مظفرالدین پس از مهاجرت به عثمانی، بنا به توصیه همدرس سابق خود، عبدالرحمن مؤیدزاده، مدرسه صحن را برای تدریس برگزید.^۳ وی در اواخر عمر به بروسه رفت و در ۹۲۲ ه. ق. درگذشت.^۴

علی بن احمد شیرازی (زنده در ۹۱۸ ه. ق.)، شاگرد جلال‌الدین دوانی بود که بعد از جلوس شاه اسماعیل به عثمانی کوچ کرد. از وی رساله‌ای به نام رساله فی بحث الحركة در یک مقدمه و چهار فصل باقی مانده است.^۵

1. *İslam Ansiklopedisi*, Türkiye Diyanet Vakfı, İstanbul 1992, vol. 6., pp. 186-187.

۲. طاش‌کبری زاده، همان، ص ۱۹۹، حدائق الشقایق، ج ۱، ص ۳۴۰.

۳. سجل عثمانی، ج ۴، ص ۴۹۹. ۴. طاش‌کبری زاده، همان، ص ۱۹۹.

۵. دانش‌پژوه، محمدتقی، فهرست میکروفیلیمهای کتابخانه مرکزی و اسناد دانشگاه تهران، ج ۲، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۳ ش.، ص ۲۴۴.

حکیم شاه محمد قزوینی (متوفی ۹۲۸ ه. ق.)، وی نیز از شاگردان جلال‌الدین دوانی و پزشک نام‌آوری بود، که پس از کسب دانش به مکه رفت. همدیس سابقش، عبدالرحمن مؤیدزاده، از مراتب دانش او نزد سلطان بایزید دوم تعریفها کرد و سلطان نیز او را به عثمانی دعوت نمود. شرح ایساغوجی، شرح موجز در طب، ترجمه حیاة الحیوان به فارسی، شروح بر عقاید نسفیه، عضدیه و مواقف، و کشف الحقایق (شرح بر واقیة ابن حاجب) از آثار او است.^۱ رساله‌ای نیز در «کانی‌شناسی» و برای سلطان سلیم اول تألیف نمود.^۲ مهدی شیرازی، مشهور به فکاری (متولد ۹۵۷ ه. ق.)، پس از تحصیل منطق و کلام و حکمت در شیراز، به عثمانی کوچید و در مدارس مختلفی چون خواجه خیرالدین و پیری پاشا درس گفت. وی شرحهایی بر تفسیر کثاف و شرح تجرید نوشته است.^۳ مولانا کریم‌انلو کتخدازاده، از اهالی کرمان و، در عثمانی، شاگرد ملا عذاری و مولانا خطیب‌زاده بود. سپس به ایران آمد و نزد جلال‌الدین دوانی تحصیل کرد و آنگاه به عثمانی بازگشت. وی، مشاغل قضا و مدرسی مدارس کوتاهیه را نیز یافت.^۴ کتخدازاده، رساله اثبات الواجب الوجود علامه دوانی را برای ملا عذاری به ارمغان برد و عذاری نیز این رساله را متن درسی طلاب خود قرار داد.^۵ حافظ‌الدین محمد بن احمد بن عادل، مشهور به حافظ عجم، اصلاً از مردم بَرَدَغ بود که، در تبریز، نزد مولانا مرید تحصیل کرد و در زمان بر آمدن شاه اسماعیل به عثمانی گسیل شد. در عهد سلطان سلیم، ابتدا در مدارس علی‌پاشا و مرزيفون، و آنگاه در مدرسه صحن استانبول تدریس کرد.

از آثار وی، حاشیه شرح مواقف، رساله در هیولی، فهرس العلوم، معارک الکتاب، سبعة سیاره،

۱. طاش‌کبری‌زاده، همان، ص ۲۵۰ حدائق الشقایق، ج ۱، ص ۱۳۴۱ سجل عثمانی، ج ۴، ص ۱۰۹.

۲. نصر، سید حسین، علم در اسلام، ترجمه احمد آرام، تهران، سروش، ۱۳۶۶ ش.، ص ۶۶.

۳. طاش‌کبری‌زاده، همان، ص ۳۰۹، حدائق الشقایق، ج ۱، ص ۵۱۱.

۴. همان، ج ۱، ص ۴۶۶. ۵. سجل عثمانی، ج ۴، ص ۷۵.

نفثة المصدر، ترجمه تیمورنامه^۱ و همچنین ارجاع العلم الی نقطه^۲ (در علم حساب) را می‌توان برشمرد. حافظ عجم در ۹۵۷ ه. ق. درگذشت.^۳

قوام‌الدین یوسف، مشهور به قاضی بغداد، اصلاً از مردم شیراز و سالها قاضی شهر بغداد بود و پس از ظهور شاه اسماعیل، به ماردین و سپس به استانبول رفت. سلطان بایزید، تدریس در مدرسه سلطانیه بروسه و آنگاه یکی از مدارس ثمانیه را بدو سپرد. شرح جامعی بر فوائد التجرید، شرح نهج البلاغه، و کتاب جامعی در «مقدمات تفسیر»^۴ و احکام السلاطین نوشت.^۵ فرزند کوچک او، به نام شمس‌الدین، نیز تألیفاتی در ریاضیات و هیت دارد.^۶

عبدالله شیبستری، از نوادگان شیخ محمود شیبستری، که در ماوراءالنهر درس خواند و در ریاضیات متبحر شد. در ۹۲۶ ه. ق. از سمرقند به عثمانی رفت، و بر شرح تجرید و شرح مطالع حواشی نوشت.^۷

عبدالجبار عجمی (متوفی ۹۶۵ ه. ق.)، اصلاً از اهالی گنجه قره‌باغ بود که در حدود ۹۳۰ ه. ق. به بروسه کوچید و در مدرسه حمزه‌بیک مدرّس شد. سپس برای امر تدریس به دارالحدیث ادرنه رفت. وی علاوه بر علوم نقلی در علوم عقلی نیز استاد بود.^۸

حکیم‌الدین ادریس بدلیسی (متوفی ۹۲۶ ه. ق.)، معروفترین مورخ اواخر قرن نهم و اوایل قرن دهم هجری قمری در عثمانی بود. وی نخست در سلک منشیان دستگاه سلطان یعقوب آق‌قویونلو در آمد و در ۸۹۰ ه. ق. که نامه‌ای از قول سلطان یعقوب به بایزید دوم نوشت، این سلطان انشای وی را پسندید. ادریس پس از برچیده شدن سلطنت

۱. طاش‌کبری‌زاده، همان، ص ۲۶۷ حدائق الشقایق، ج ۱، ص ۴۴۹.

۲. حاجی خلیفه، همان، ج ۱، ص ۶۲.

۳. سجل عثمانی، ج ۲، ص ۹۷.

۴. طاش‌کبری‌زاده، همان، ص ۱۹۰.

۵. حاجی خلیفه، همان، ج ۱، ص ۱۹.

۶. حدائق الشقایق، ج ۱، ص ۳۲۶.

۷. طاش‌کبری‌زاده، همان، ص ۲۷۲ حدائق الشقایق، ج ۱، ص ۴۵۶ تربیت، محمدعلی، همان، ص ۲۶۶.

۸. حدائق الحقایق، ج ۲، ص ۱۴.

آق قویونلوها، از ترس شاه اسماعیل، به عثمانی رفت و در دستگاه بایزید و سلطان سلیم به مقامات بالایی رسید. چندانکه در جنگ چالدران، فرمانده سپاهیان گرد لشکر عثمانی شد. از آثار او رساله فی الطاعون و جواز الفراد عنه، شرح گلشن راز، تاریخ هشت بهشت و سلیم نامه را می توان نام برد.^۱

ابوسعید بن شیخ صنع الله، عالم تبریزی که شاه اسماعیل او را به سبب اعتقاداتش محبوس و اموالش را مصادره کرد. اما ابوسعید از محبس گریخت و به دیار بکر رفت و به تدریس پرداخت. طبقات المفسرین از تألیفات او است.^۲

اسماعیل شروانی، شاگرد جلال الدین دوانی، خواجه عبیدالله سمرقندی و فخرالدین عجمی بود، که از ایران به مکه رفت و در آنجا به تدریس پرداخت.^۳
سید ابراهیم (متوفی ۹۳۵ ه. ق.)، پدرش از ایران به عثمانی مهاجرت کرد و در نزدیکی آماسیه اقامت گزید. سید ابراهیم، در مدارس ازنیق و استانبول، به فرزندان وزیر محمد پاشا قرمانی تعلیم می داد و معلّم خصوصی شاهزاده قورقود، فرزند سلطان بایزید دوم، نیز بود.^۴

پیرمحمد بن علاءالدین فناری (متوفی ۹۵۵ ه. ق.)، اصلاً از اهالی عثمانی بود که برای تحصیل به سمرقند و بخارا رفت و در زمان سلطان سلیم به استانبول بازگشت و معلّم مدرسه مصطفی پاشا شد.^۵

عثمان طیبیب، پزشک ایرانی که در زمان سلطان سلیم به عثمانی مهاجرت کرد و در استانبول به طبابت پرداخت.^۶

۱. طاشکبری زاده، همان، ص ۱۹۰، حقائق الشقایق، ج ۱، ص ۱۳۲۷ نفیسی، سعید، همان، ج ۱۸، ۱۳۲۲ ش.، ص ۵۹.

۲. حقائق الحقایق، ج ۲، ص ۱۲۰۷ سجل عثمانی، ج ۱، ص ۱۸۶.

۳. طاشکبری زاده، همان، ص ۲۱۴، تاج التواریخ، ج ۲، ص ۵۸۴.

۴. طاشکبری زاده، همان، ص ۳۰۵ حقائق الشقایق، ج ۱، ص ۳۱۹.

۵. طاشکبری زاده، همان، ۵۱۰. ۶. همان، ص ۳۱۲.

قطب‌الدین عجمی (متوفی ۹۷۶ ه. ق.)، وی شروانی‌الاصل بود و پس از تحصیل در ایران به استانبول کوچید. سپس تدریس در مدارس خواجه خیرالدین و عبدالسلام را بر عهده گرفت. وی در علوم هیئت و ریاضی متخصص بود و غیر از قطب‌الدین شروانی طیب است.^۱

محمی‌الدین محمد بن عبدالاول قزوینی (متوفی ۹۶۲ یا ۹۶۶ ه. ق.)، در کودکی به حضور جلال‌الدین دوانی راه یافت و پس از تحصیل در ایران، مقارن عهد بایزید دوم به عثمانی رفت. معلّمی مدارس صحن، مصطفی پاشا و مغنيسا را نیز یافت.

حاشیه بر «امور عامه» موافق عضدالدین ایجی و فزایض سجاوندی از آثار او است. وی علاوه بر تدریس، چندی در حلب و شام و استانبول منصب قضا را عهده‌دار بود.^۲ احمد بن عبدالاول قزوینی، در ۸۹۲ ه. ق. در قزوین به دنیا آمد و بعد از تحصیل در ایران، در اواسط سلطنت سلطان سلیمان اول (مشهور به قانونی، حکم. ۹۲۶-۹۷۴ ه. ق.) به استانبول کوچ کرد و معلّم مدرسه جدید شد. وی بر ایساغوجی شرحی نوشته است.^۳

محمود بن کمال (ملقب به آخی چلبی، متوفی ۹۳۰ ه. ق.)، فرزند طیب کمال تبریزی بود. پزشکی را نزد پدر و حکیم قطب‌الدین (فرزند نفیس بن عوّض کرمانی) و آلتون‌زاده فراگرفت، و رییس بیمارستان سلطان محمد در استانبول شد. بایزید او را طیب خاص و «امین‌المطبخ» دربار خود کرد و در زمان سلطان سلیم، رییس اطبا و مصاحب سلطان بود.

از او کتابی «در باره سنگهای مئانه» و نیز ترجمه موجز القانون ابن نفیس قُرشی (متوفی ۶۸۷ ه. ق.) به ترکی بر جای مانده است. وی، مؤسس مسجد و مدرسه‌ای در ادرنه

۱. حقائق الحقایق، ج ۲، صص. ۱۲۰-۱۲۱ سجل عثمانی، ج ۴، ص ۶۱.
 ۲. طاش‌کبری‌زاده، همان، ص ۲۸۹؛ حقائق الشقایق، ج ۱، ص ۴۸۲؛ سجل عثمانی، ج ۴، ص ۳۴۵؛ نفیسی، سعید، همان، ج ۲۵، ۱۳۲۹ ش، ص ۱۱. ۳. حقائق الحقایق، ج ۲، ص ۱۴.

نیز بوده است.^۱

ظهیرالدین اردبیلی (مشهور به قاضی زاده، مقتول در ۹۳۰ ه. ق.)، پس از جنگ چالدران که سلطان سلیم چند روزی در تبریز به سر برد در بازگشت به عثمانی، عده‌ای از علمای آن دیار، و از جمله همین ظهیرالدین، را نیز با خود همراه کرد. او نزد سلطان سلیم، بدان مایه محترم بود که پس از فتح دیار عرب و ضبط حلب و شام و مصر، نماینده این سلطان در آن بلاد شد. وی، وفیات الأعیان ابن خلکان را به نام سلطان سلیم به فارسی در آورد و در ۹۳۰ ه. ق. به خاطر حمایت از احمدپاشا، نایب السلطنه مصر که بر علیه سلطان خروج کرده بود، کشته شد.^۲

محمد بن میر علی برکلی حنفی، از علمای ایرانی بود که در دوره صفویه به عثمانی گریخت. تعلیقیه بر اصلاح الوقایة فی الفروع از ابن کمال پاشا، اظهار الأسرار در نحو، انقاذ الیهالکین، ایفاظ النائمین و صحاح عجمیه از آثار او است.^۳

محمّد الدین محمد قره‌باغی (متوفی ۹۴۲ ه. ق.)، بعد از تحصیل در ایران به عثمانی رفت و در ازنیق به تدریس پرداخت. حواشی بر کشاف، تلویح، هدایة، وقایة و اثبات الواجب الوجود دوانی از آثار او است.^۴

شریف عجمی (متوفی ۹۳۰ ه. ق.)، بعد از تحصیل در ایران به عثمانی رفت و در مدارس داودپاشا در استانبول، لارنده و ازنیق درس می‌گفت.^۵

شاه قاسم بن شیخ مخدومی (متوفی ۹۴۸ ه. ق.)، از جمله عالمانی بود که سلطان سلیم از تبریز به عثمانی فراخواند. وی به تألیف تاریخ دولت عثمانی دست زد، ولی پیش از

۱. طاش‌کبری زاده، همان، ص ۲۵۶؛ عثمانلی مؤلفری، ص ۲۰۳؛ حدائق الشقایق، ج ۱، ص ۴۲۳؛ سجل عثمانی، ج ۴، ص ۱۰۹؛ حقی، اسماعیل، همان، ج ۲، ص ۶۳۶.
۲. طاش‌کبری زاده، همان، ص ۲۷۱؛ نفیسی، سعید، همان، ج ۲۴، ص ۱۳۲۸ ش.، ص ۳۶ و ج ۱۸، ص ۱۳۲۲ ش.، ص ۱۵۹؛ تربیت، محمدعلی، همان، ص ۲۴۹.
۳. نفیسی، سعید، همان، ج ۲۵، ص ۱۳۲۹ ش.، ص ۱۸؛ حاجی خلیفه، همان، ج ۱، ص ۱۰۹، ۱۸۳، ۲۱۴.
۴. طاش‌کبری زاده، همان، ص ۲۷۲؛ حدائق الشقایق، ج ۱، ص ۴۵۵؛ سجل عثمانی، ج ۴، ص ۳۴۳.
۵. طاش‌کبری زاده، همان، ص ۲۷۲.

اتمام آن از دنیا رفت.^۱

محمد بن محمد بن بردعی، پس از تحصیل مقدمات علوم به شیراز و سپس به هرات رفت. آنگاه به عثمانی مهاجرت کرد و به تعلیم در مدرسه ولی‌الدین‌زاده در بروسه پرداخت. وی، حواشی بر تفسیر یضای و حاشیه شرح تجرید میر سید شریف نوشته و بر آداب عضدالدین ایجی شرحی نگاشته است. بردعی، معلم فرزندان سلطان سلیم اول نیز بود.^۲ یوسف عجمی، از بلاد گنجه به عثمانی مهاجرت کرد و در مدرسه‌های ملا خسرو و سلطانیه در بروسه و ازینق به تعلیم اشتغال داشت. رساله‌ای در «علم هیئت»، حاشیه بر شرح موافق میر سید شریف و حاشیه بر شرح تجرید از آثار او است.^۳

محمی‌الدین عجمی (متوفی ۹۱۴ ه. ق.)، وی نیز از ایرانیانی بود که به عثمانی رفت. عجمی، شاگرد ملاقرانی (کورانی) بود و در مدرسه صحن درس می‌گفت. او قاضی ادرنه نیز شد و بر فرائض میر سید شریف تعلیقاتی نوشته است.^۴

محمی‌الدین محمد قرطاسی‌زاده (متوفی ۹۳۴ ه. ق.)، پدرش از ایران به عثمانی کوچ کرد و خود وی در استانبول شغل قضا داشت و در مدرسه‌های اسحاق‌پاشا و محمودپاشا در استانبول، به تدریس پرداخت.^۵

باباحیدر سمرقندی، پس از تحصیل در سمرقند به مکه و سپس به استانبول رفت. وی در مسجدی که سلطان سلیمان در بیرون شهر استانبول ساخته بود، به تدریس اشتغال داشت.^۶

میر علم بخاری (متوفی ۹۵۰ ه. ق.)، بعد از کسب علم در بخارا و سمرقند، در

۱. همان، ص ۲۷۱؛ حدائق الشقایق، ج ۱، ص ۴۵۴؛ تربیت، محمدعلی، همان، ص ۱۸۸.

۲. طاش‌کبری‌زاده، همان، ص ۲۴۰؛ حدائق الشقایق، ج ۱، ص ۴۰۲؛ سجل عثمانی، ج ۴، ص ۳۴۱؛ حاجی

خلیفه، همان، ج ۱، ص ۴۱. ۳. طاش‌کبری‌زاده، همان، ص ۱۸۴.

۴. حدائق الشقایق، ج ۱، ص ۳۱۸؛ سجل عثمانی، ج ۴، ص ۳۴۱.

۵. حدائق الشقایق، ج ۱، ص ۴۶۵؛ سجل عثمانی، ج ۴، ص ۳۴۲.

۶. حدائق الشقایق، ج ۱، ص ۴۳۵.

زمان سلطان سلیمان به عثمانی کوچید. وی در علوم عقلی و نقلی تبحر داشت.^۱

مولی معصوم (متوفی ۱۰۱۰ ه. ق.)، از اهالی مرو بود که به عثمانی مهاجرت کرد. او نخست قاضی و سپس قاضی عسکر شد. مدتی تذکره‌نویس ابراهیم پاشا (از وزرای مشهور دوره سلطان سلیم) بود و پس از آن به عنوان قاضی ینکی شهر منصوب گردید. مولی معصوم، عالمی جامع الاطراف بود و شعر نیز می‌سرود.^۲

حسام‌الدین حسین، در زمان سلطان سلیمان، از تبریز به عثمانی مهاجرت کرد و به تدریس اشتغال داشت.^۳

مولی شریف (متوفی ۱۰۳۱ ه. ق.)، از ولایت شروان به عثمانی کوچ کرد. وی ابتدا (۱۰۰۴ ه. ق.) دفتردار مدرسه یحیی بود، سپس معلم مدرسه ایاصوفیه و بعد قاضی استانبول شد.^۴

مولی شرف‌الدین (متوفی ۱۰۰۹ ه. ق.)، از ایران به عثمانی رفت و تدریس در مدرسه عبدالرحمن پاشا را بر عهده گرفت و سپس مفتی آماسیه شد.^۵

شمس‌الدین احمد انصاری، از اهالی گنجه قره‌باغ بود که در حوالی ۹۷۰ ه. ق. برای کسب علم به عثمانی رفت. پس از تحصیل، معلم مدارس شام، ادرنه، مصر و استانبول شد و منصب قضا یافت. بر تفسیر بیضاوی، تلویح، مفتاح و موافق، تعلیقاتی نوشته است.^۶

شیخ شریف هندی، از علمای هندی است که در ۹۶۰ ه. ق. - به خاطر اختلاف با عادل خان، شاه هند - به ایران مهاجرت کرد. اما در زمان شاه طهماسب، از بیم جان، به عثمانی گریخت.^۷

-
۱. طاش‌کبری زاده، همان، ص ۱۳۰۸ حدائق الشقایق، ج ۱، ص ۵۱۰؛ سجل عثمانی، ج ۴، ص ۵۲۹.
 ۲. حدائق الحقایق، ج ۲، ص ۴۵۰؛ سجل عثمانی، ج ۴، ص ۵۰۲.
 ۳. طاش‌کبری زاده، همان، ص ۳۰۹.
 ۴. حدائق الحقایق، ج ۲، ص ۱۶۶۳؛ سجل عثمانی، ج ۳، ص ۱۴۱.
 ۵. حدائق الحقایق، ج ۲، ص ۴۴۵؛ سجل عثمانی، ج ۳، ص ۱۴۰.
 ۶. حدائق الحقایق، ج ۲، ص ۱۴۴۰؛ سجل عثمانی، ج ۳، ص ۱۶۵.
 ۷. حدائق الحقایق، ج ۲، ص ۱۹۱.

عبدالله بن میرجان (متوفی ۹۷۷ ه. ق.)، از ایران به بروسه رفت و سپس به استانبول کوچ نمود. وی، مدرّس مدرسهٔ داودپاشا بود و از علمای سرشناس عهد خود به‌شمار می‌آمد.^۱

عبدالحلیم عجمی (متوفی ۹۸۷ ه. ق.)، پس از تحصیل در ایران به عثمانی مهاجرت کرد و در آن دیار نخست مدرّس و سپس، در ۹۸۵ ه. ق.، مفتی شد.

محمدامین بن صدراالدین، از اهالی شروان بود که بعد از تحصیل علوم در ولایت خود، به استانبول رفت. در ۹۷۹ ه. ق. مدرّس مدرسهٔ جعفر آغا شد. او علاوه بر علوم دینی در علوم عقلی نیز استاد بود. وی، الفوائد الخاقانیة والاحمد الخانیة را به نام سلطان احمد عثمانی (حک. ۱۰۱۲ - ۱۰۲۶ ه. ق.) تألیف نمود که در آن از ۵۳ شاخهٔ علم بحث شده است. شرح بر قواعد العقاید امام محمد غزالی، تعلیقات بر شرح شمسیهٔ رازی، شرح بر تفسیر بیضاوی و رساله در تحقیق مبدأ و معاد از آثار دیگر او است.^۲

معین‌الدین اشرف (میرزا مخدوم شریفی، متوفی ۹۵۵ ه. ق.)، از احفاد میر سید شریف جرجانی بود که در تبریز درس خواند و از علمای ممتاز شافعی شد. وی در علوم عقلی بویژه ریاضیات دست داشت و معلّم شاه اسماعیل دوم بود، ولی به دلیل عقایدش از شاه طهماسب توجه و التفاتی نمی‌دید. در ۹۵۳ ه. ق. به عثمانی رفت و مذهب ابوحنیفه اختیار کرد. سپس به ایران بازگشت و در زمان شاه اسماعیل دوم (۹۸۴ - ۹۸۵ ه. ق.) اعتباری تام یافت و نیمی از منصب صدارت به او تفویض شد. معین‌الدین، بعد از مرگ شاه اسماعیل به استانبول گریخت و قاضی دیاربکر، بغداد، طرابلس، مدینه و مکه شد.^۳

مولی عبدالرحیم، اهل شروان بود و بعد از کسب علم در ولایت خود، در ۱۱۰۵ ه. ق. به عثمانی رفت. وی در مدارس وافی افندی، دارالحديث علی افندی، مسیح پاشا،

۱. همان، ص ۱۱۳۳؛ سجل عثمانی، ج ۳، ص ۲۶۳.

۲. حدائق الحقایق، ج ۲، ص ۴۷۱۲؛ تربیت، محمدعلی، همان، ص ۲۱.

۳. سجل عثمانی، ج ۴، ص ۵۰۴؛ حدائق الحقایق، ج ۲، ص ۱۲۹۷؛ اسکندریک ترکمان، تاریخ عالم آرای

عباسی، ج ۱، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۳۴ ش.، ص ۱۴۸.

محمد انقروی و ثمانیه به تدریس اشتغال داشت.^۱

محمد بن سلیمان بن محمد گیلانی (متوفی ۱۰۲۶ ه. ق.)، از اهالی لاهیجان بود که در دوران سلطان سلیم دوم (حک. ۹۷۴-۹۸۲ ه. ق.) به عثمانی کوچ کرد و در ۹۹۱ ه. ق. به تدریس در مدرسه جانبازیه پرداخت. وی سه بار قاضی قیصریه، دو نوبت قاضی طرابلس و شام و بعد هم قاضی اردوی همایون شد.^۲

نجم‌الدین بن محمد نجمی (متوفی ۹۷۸ ه. ق.)، در عهد شاه طهماسب از ایران به عثمانی مهاجرت کرد و نخست در بروسه و پس از آن در استانبول اقامت گزید. وی ابتدا در مدرسه سنان چلبی و سپس در مدارس مختلف استانبول به تدریس پرداخت.^۳

عطری محمد افندی (متوفی ۱۰۳۲ ه. ق.)، در زمان شاه طهماسب از شیراز به عثمانی کوچ کرد و منصب قضا به وی تفویض شد. او علاوه بر اشراف علوم مختلف، در شعرشناسی و هنر خطاطی نیز تبحر داشت.^۴

یحیی عجمی (متوفی ۹۸۶ ه. ق.)، از عالمان ایرانی بود که در اواخر دوره شاه اسماعیل یا اوایل سلطنت شاه طهماسب به عثمانی رفت. او نخست شافعی بود و بعد به مذهب ابوحنیفه در آمد. در ۹۶۹ ه. ق. در بیرون شهر از نیک به معلمی پرداخت، و مدتی نیز مفتی حلب و شام بود.^۵

مولی مطهر، اهل شروان بود و بعد از تحصیل در سرزمین خود به عثمانی مهاجرت کرد. در ۱۰۱۵ ه. ق. دفتر دار مدرسه یحیی و سپس معلم مدارین رستم پاشا و شهزاده شد. مدتی نیز قاضی مصر و حاکم ادرنه بود.^۶

۱. طاش‌کبری زاده، ملا احمد بن مصطفی، وقایع الفضلا، ج ۳، استانبول، دارالدعوه، ۱۹۸۹ م، ص ۵۲۶.

۲. حقائق الحقایق، ج ۲، ص ۵۹۱؛ سجل عثمانی، ج ۴، ص ۱۴۶.

۳. حقائق الحقایق، ج ۲، ص ۱۳۹؛ سجل عثمانی، ج ۴، ص ۵۴۱.

۴. همان، ج ۳، ص ۴۸۳.

۵. حقائق الحقایق، ج ۲، ص ۲۴۸؛ سجل عثمانی، ج ۴، ص ۶۳۳.

۶. حقائق الحقایق، ج ۲، ص ۶۹۵.

حنفی محمد افندی، پس از کسب علم در ولایت خود نخجوان، به عثمانی رفت و شغل تدریس را برگزید. سپس در ۱۰۵۸ و ۱۰۶۱ ه. ق. به ترتیب قاضی عسکر اناطولی و روم ایلی شد و در ۱۰۶۶ ه. ق. منصب شیخ الاسلامی یافت.^۱

صادق محمد افندی (متوفی ۱۰۲۷ ه. ق.)، از مدرّسان گنجه بود و در ۱۰۱۲ ه. ق.، که شاه عباس به آذربایجان و قره‌باغ لشکر کشید، به استانبول رفت. وی تا زمان فوت، به کرات مناصب تدریس و قضا را عهده‌دار بود.^۲

محمد افندی (اسیری، متوفی ۱۰۹۲ ه. ق.)، فرزند عبدالحلیم اردبیلی بود که در بروسه توطن‌گزید و در آنجا به تدریس پرداخت. سپس مفتی و از ۱۰۵۴ ه. ق.، قاضی مکه و مصر شد.^۳

مولی محمد زمان، از علمای ایرانی بود که نخست به نخجوان و سپس در حوالی ۱۰۰۰ ه. ق. به عثمانی رفت و در آن سامان حلقه درس و بحث گسترده.^۴

توفیق بن محمد (متوفی ۱۰۱۰ ه. ق.)، از علمای گیلان بود که در حوالی ۱۰۰۲ ه. ق. به عثمانی مهاجرت کرد و در استانبول به تدریس علوم پرداخت. پسرش نیز اهل علم و مدرّس بود.^۵

هنگامی که شاه عباس، مقارن ۱۰۰۰ ه. ق.، به گیلان حمله کرد، سردار خان احمد که حاکم گیلان بود، به عثمانی گریخت و از آنجا که سابقه دوستی وی با دربار عثمانی به قبل از حمله شاه عباس باز می‌گشت، احتمالاً مهاجرت توفیق بن محمد و حسین بیکی (دنباله مقاله) پس از این حمله و با پشتوانه مودت حاکم گیلان، صورت گرفته است.^۶ حسین بیکی (متوفی ۱۰۱۰ ه. ق.)، وی نیز از اهالی گیلان بود که بعدها به

۱. سجل عثمانی، ج ۲، ص ۲۵۸.

۲. همان، ج ۴، ص ۱۸۴.

۳. همان، ج ۲، ص ۱۸۴.

۴. همان، ج ۲، ص ۱۴۵۱، سجل عثمانی، ج ۴، ص ۵۴.

۵. فلسفی، نصراله، زندگانی شاه عباس اول، ج ۳، تهران، علمی، ۱۳۶۹ ش، صص ۱۰۱۹-۱۰۵۱.

۶. همان، ج ۳، ص ۱۳۶۹.

عثمانی کوچ نمود و در آنجا مناصبِ مدرّسی و قضا یافت.^۱

مولی شیخ شروانی، از شروان به عثمانی رفت و در ۹۹۷ ه. ق. مدرّس مدرسهٔ خاصکوی شد. از او با عنوان «شیخ الفنّ الریاضیات» یاد شده است.^۲

عجم عمرافندی (متوفی ۱۱۳۸ ه. ق.)، از پزشکان ایرانی بود که در حوالی ۱۰۱۷ ه. ق. به عثمانی کوچید. سپس در مدارس خیرالدین پاشا، دارالحدیث ابراهیم آغا، اسکندر پاشا، بازرگان باشی و ثمانیه به تدریس پرداخت.^۳

مولی حسن (مشهور به عجم حسن افندی)، از ایران به استانبول مهاجرت کرد و در ۱۰۹۸ ه. ق. معلّم مدرسهٔ مفتی احمد پاشا در بروسه شد.^۴

حافظ محمد افندی (متوفی ۱۱۰۲ ه. ق.)، وی نیز از ایران به عثمانی رفت و در آنجا به تدریس پرداخت. پسرش، حافظزاده محمد صالح افندی (متوفی ۱۱۳۲ ه. ق.)، هم از مدرّسان آن سامان بود.^۵

محمد افندی (مشهور به ملا احمدزاده، متوفی ۱۱۱۶ ه. ق.)، پدرش از تجّار ایرانی بود که به عثمانی مهاجرت کرد. محمد در مدارس ادرنه به تدریس اشتغال داشت و کتابی در حساب، به نام بهائیه، نوشته است.^۶

عجم سلیمان، او نیز از ایران به عثمانی کوچید و در ۱۱۰۱ ه. ق. در مدرسهٔ سید حسین ارزنجانی بروسه، به تعلیم پرداخت.^۷

علاوه بر عالمانی که ذکرشان رفت و در منابع موجود به مدرّس بودنشان اشاره شده است، بسیاری از مشایخ، زهاد، منشیان و شاعران نیز به عثمانی مهاجرت کرده‌اند که در اینجا با رعایت اختصار، تنها به نام و تخصص برخی از آنان اشاره می‌شود:

ابراهیم گلشنی، فقیه و زاهد بردعی (زمان مهاجرت: بعد از برآمدن شاه

۲. همان، ص ۴۹۸ سجل عثمانی، ج ۳، ص ۱۸۱.

۴. همان، ص ۶۰.

۶. همان، ص ۲۰۳.

۱. حقائق الحقایق، ج ۲، ص ۴۹۰.

۳. وقایع الفضلا، ج ۳، ص ۵۹۷.

۵. سجل عثمانی، ج ۴، ص ۱۹۱.

۷. وقایع الفضلا، ج ۲، ص ۱۴۶.

اسماعیل^۱). حسام‌الدین تبریزی، فقیه حنفی (زمان مهاجرت: دوره بایزید^۲). محمد حافظ اصفهانی، مؤذن خوش صوت تبریز (زمان مهاجرت: هنگام تصرف تبریز، بعد از جنگ چالدران^۳). ابوالفضل منشی شیرازی، مؤلف آثاری نظیر دستور السلطنة در اخلاق به نام سلطان سلیمان و اخلاق شمسیه (زمان مهاجرت: دوره شاه اسماعیل اول^۴). نعمت‌الله بن محمود نخجوانی، عارف و نویسنده تفسیری به نام فواتح الالهیه و مفاتیح الغیبه (زمان مهاجرت: اوایل دوره شاه اسماعیل اول^۵). شمس‌الدین بردعی (از فرزندان محمد بردعی)، شاعر (زمان مهاجرت از خراسان: اواخر عهد شاه اسماعیل اول^۶). ملا محمد ادایی شیرازی، شاعر و مؤلف منظومه سلیم نامه (زمان مهاجرت: دوره شاه اسماعیل اول^۷). هاشمی چلبی، شاعر (زمان مهاجرت: اوایل دوره شاه اسماعیل اول^۸). عیثی چلبی، شاعر و کاتب دربار عثمانی (زمان مهاجرت: احتمالاً اوایل دوره شاه طهماسب^۹). شاهمی، شاعر و مؤلف منظومه سلیمان نامه (زمان مهاجرت: دوره شاه اسماعیل اول^{۱۰}). ستان‌الدین یوسف، از مشایخ و زهاد (زمان مهاجرت: احتمالاً دوره شاه اسماعیل اول^{۱۱}). حسین میرخونی، خطاط، شاگرد میر علی مشهدی (زمان مهاجرت: اواخر دوره شاه اسماعیل اول^{۱۲}). بلیغی، نقاش و شاعر و نقاش‌باشی سلطان سلیمان قانونی (زمان مهاجرت: دوره شاه اسماعیل اول^{۱۳}). محمد کمال‌الدین شاسی، از بزرگان مشایخ نقشبندیه (زمان مهاجرت: احتمالاً دوره شاه اسماعیل اول^{۱۴}). ابوسعید ثانی، از

۱. عثمانی مؤلفی، ص ۱۹.

۲. سجل عثمانی، ج ۲، ص ۱۱۲.

۳. احسن التواریخ، ص ۷۰۹ (توضیحات مصحح). محمد ملا سعدالدین، مورخ مشهور عثمانی است، نوه

همین محمد حافظ اصفهانی است.

۴. همان، ج ۲۳، ۱۳۲۷ ش، ص ۱۲.

۵. همان، ج ۲۲، ص ۴۲.

۶. همان، ج ۳، ص ۶۱۳.

۷. همان، ج ۲، ص ۱۸۳.

۸. همان، ص ۱۰۵.

۹. همان، ج ۴، ص ۲۵.

۱۰. همان، ج ۴، ص ۱۲۰.

مشایخِ نقشبندیه (مهاجرت در ۹۵۵ ه. ق. ۱ مطابق با اواسط سلطنت شاه طهماسب). جامی رومی، شاعر (زمان مهاجرت: احتمالاً اواخر دوره شاه اسماعیل^۲). حبیبی، شاعر دربار سلطان یعقوب (زمان مهاجرت: احتمالاً اوایل دوره شاه اسماعیل^۳). سروری چلبی، شاعر (زمان مهاجرت: دوره شاه اسماعیل^۴). شمس‌سی چلبی، شاعر (زمان مهاجرت: دوره شاه اسماعیل^۵). شاهقلی، موسیقیدان دستگاه شاه عباس اول بود که بعد از ورود او به استانبول، تحولی در موسیقی ترک به وجود آمد (زمان مهاجرت: پس از فتح بغداد در ۱۰۴۸ ه. ق. به دست نیروهای عثمانی^۶). صادق محمد افندی، شاعر (زمان مهاجرت: احتمالاً نیمه دوم عهد صفویه^۷). خاکی افندی، شاعر و کاتب اصفهانی (زمان مهاجرت: اواخر عصر صفویه^۸). شیخ احمد صادق حسینی بخاری، از مشایخ نقشبندیه (زمان مهاجرت: ۹۸۰ ه. ق.)، اواخر عهد شاه طهماسب^۹). عبدالمطلب بن سید مرتضی، عالم دینی و کاتب (زمان مهاجرت: دوره شاه اسماعیل^{۱۰}). واقف خلخالی، شاعر (زمان مهاجرت: اوایل عهد صفویه^{۱۱}).

* * *

از دوره تیموری تا نیمه اول عصر صفوی، مهاجرت علما از عثمانی به ایران (برای کسب دانش) و سپس بازگشت به موطنشان، و همچنین کوچ دانشمندان از ایران به عثمانی، بی تردید در انتقال سنتهای مدارس ایرانی به سرزمین عثمانی نقش عمده‌ای داشته است و تحقیق و بررسی جامعی لازم است تا میزان تأثیرگذاری این دانشمندان در

۱. تربیت، محمدعلی، همان، ص ۲۵.

۲. تربیت، محمدعلی، همان، ص ۱۱۲.

۳. همان، ص ۱۷۰.

۴. همان، ص ۱۸۹.

۵. همان، ج ۱، ص ۲۰۳ حدائق الحقایق، ج ۲، ص ۳۶۲.

۶. همان، ج ۱، ص ۳۲۱.

۷. ریاحی، محمد امین، زبان و ادب فارسی در قلمرو عثمانی، ص ۱۸۴.

۸. ساجد عثمانی، ج ۲، ص ۶۶.

۹. ساجد عثمانی، ج ۳، ص ۱۲.

۱۰. تاریخ فلسفه در اسلام، ج ۳، ص ۲۱۱.

۱۱. همان، ج ۲، ص ۲۶۵.

مدارس و نقش آنان در پروراندن علما و پیشرفت در شاخه‌های گوناگون علمی در عثمانی معلوم گردد. اما آنچه که از مهاجرت این عالمان، نصیب مدارس ایرانی شد، رکودی است که در نیمه اول دوره صفوی بر آنها حاکم گردید. با آوردن مختصری از زندگینامه‌های اهل علم و زمان مهاجرت اینان، تا حدود زیادی دریافتیم که - در ربع اول دوره صفویه - چگونه آهنگ عزیمت به کشورهای مجاور به اوج خود رسید.

